

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجسمه: صرف اللسان و غیره

مؤلف محمد السحران جامی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۷۲۲



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۸۸۷

10

این کتاب در هر دو نسخه

در برتبه لغت نامه جامع

۱۷۷۲۲  
۲۰۸۸۸۷





این کتاب در بر دارد

هزار و سیصد و پنجاه و یک

۱۷۷۲۲



جلسه شورای اسلامی  
روز: ...  
مکان: ...  
شماره: ۱۷۷۲۲

جمهوری اسلامی ایران  
شماره ثبت کتاب: ۲۰۸۸۸۷







اعلم ان لكل واحد من الرقود والصدق في ايمان الرقود عند  
المستفيدين والمعرفة عند الاصوليين والصدق عند  
المستفيدين والعلم عند الاصوليين حائز حاشية

العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل  
فان العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل  
فان العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل  
فان العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل

ان العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل  
فان العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل  
فان العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل  
فان العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل

زيد نولنده ثبت اين صورة حاصلة را  
صدق خوانند و اگر صورة حاصلة غير  
صورت ثبت مذكوره است ان را تصور  
خوانند بآن علم كه عبارت از ادراك باشد  
منصهر شد در تصور و صدق **فصل** بعد  
از اين معلوم شود كه ثبت چيزي بچيزي  
ديگر خواه بايجاب خواه بطلب بر سه وجه  
باشد بلكي علمي چنانكه معلوم شد در ويم  
اتصال چنانكه كونه اگر افتاب برآمده باشد

العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل  
فان العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل  
فان العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل  
فان العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل

علم راسخه  
علم راسخه  
علم راسخه  
علم راسخه

علم راسخه  
علم راسخه  
علم راسخه  
علم راسخه

در صورت شبهه اگر چه علم محقق نیست از آنچه نیست با نسبت هیت ایجابی که در این علم

و در موجود باشد یا كونه نیست چنین  
كه اگر افتاب برآمد باشد شب موجود  
باشد سیم انقطاع چنانكه كونی این  
عدد در زوج است یا فرد یا كونه نیست  
چنین كه این شخص یا انسان باشد یا حیوان  
بآن ادراك نسبت عملی یا اتصال و انقطاع  
بايجاب و سلب صدق باشد و از آن  
حكم نیز خوانند و ادراك ما و ذی  
اینها تصور باشد و چون صدق كه

العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل  
فان العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل  
فان العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل  
فان العلم هو الصورة الحاصلة عند العقل

علم راسخه  
علم راسخه  
علم راسخه  
علم راسخه

علم راسخه  
علم راسخه  
علم راسخه  
علم راسخه

علم راسخه  
علم راسخه  
علم راسخه  
علم راسخه



که ادراک نسبت است با محاب یا سلب  
ناچار باشد ترا و را از سه تصور دیگر  
تصور منسوب <sup>از تصدیق</sup> الیه که او را محکوم علیه نیز  
خوانند و دوم تصور منسوب به که ان  
را محکوم به نیز خوانند سیم تصور نسبت  
بین بین که او را نسبت حکمیه نیز خوانند  
مثلاً تصدیق باینکه درید قائم است ناچار  
باشد از سه تصور اول تصور ذید که محکوم  
علیه است دوم تصور قائم که محکوم به

سیم

سیم از تصور نسبت میان ذید و قائم که  
نسبت حکمیه است تا بعد ازین بعد از ان  
ادراک ان نسبت بر وجه محاب یا سلب  
حاصل بر هر تصدیق موقوف باشد بر  
تصور محکوم علیه و تصور محکوم به و تصور  
نسبت حکمیه لیکن هیچکدام ازین تصور را  
نزد اهل تحقیق جزء تصدیق نمیشند بلکه  
شرطش باشد **ضل** بدانکه تصور بر دو  
قسم است یکی آنکه در موصول و عاقبتان



**الردع** جوهر حقه يتعلق بالبدن كمتعلق الماء بالودد **الملك** جسم نوزالة يتشكل باشكل  
 المختلفة سوى الكلب والخنزير **الجن** جسم نادر يتشكل باشكل المختلفة حتى الكلب الحزين  
 مثل تعلق تدبير ولفظ **لك** جسم نوزالة است که متشکل شود با شکل مختلفه متشقی من  
 الا لک بمعنی الی است له وقيل ملک اسم مکان من ذلك وکذا ملک او الک ملک اولک  
 ملک بمعنی تفسیر تفسیر معنی الملك مکان القدس عصام الدين عليه ماعليه ۱۲۱۶

بنظر و فکر نباشد چون تصور عادت و بروز  
 و سیاهی و سفیدی و مانند آن و این قسم  
 را تصور ضروری و بدیهی خوانند و دوم  
 آنکه در حصولی احتیاج باشد تصور  
 بنظر و فکر چون تصور روح و ملک و جن  
 و امثال اینها و این قسم را تصور نظری و  
 خوانند و بر همین قیاس تصدیق نیز بر دو  
 قسم است یکی ضروری که در حصول  
 محتاج بنظری و فکری نباشد چون تصدیق

اگر کسی بخواهد بداند که این تصور چیست باید بداند که این تصور دو قسم است یکی تصور ضروری و یکی تصور نظری  
 تصور ضروری آنست که در حصولش احتیاج به تصور دیگر ندارد و بدیهی است مانند تصور عادت و بروز و سیاهی و سفیدی و مانند آن  
 تصور نظری آنست که در حصولش احتیاج به تصور دیگر دارد و بدیهی نیست مانند تصور روح و ملک و جن و امثال اینها  
 و این تصور نظری را میتوان به دو قسم تقسیم کرد یکی تصور ضروری و یکی تصور فکری  
 تصور ضروری آنست که در حصولش احتیاج به فکر ندارد و بدیهی است مانند تصور عادت و بروز و سیاهی و سفیدی و مانند آن  
 تصور فکری آنست که در حصولش احتیاج به فکر دارد و بدیهی نیست مانند تصور روح و ملک و جن و امثال اینها

تفصیل عبارت  
 از آنست که این تصور  
 دو قسم است یکی ضروری و یکی فکری  
 تصور ضروری آنست که در حصولش احتیاج به فکر ندارد و بدیهی است مانند تصور عادت و بروز و سیاهی و سفیدی و مانند آن  
 تصور فکری آنست که در حصولش احتیاج به فکر دارد و بدیهی نیست مانند تصور روح و ملک و جن و امثال اینها

باینکه

باینکه افتاب روشن است و آتش گرم است  
 و نظایران دو قسم که محتاج بنظر و فکر نباشد  
 چون تصدیق باینکه صانع موجود است  
 و عا له حادث است و غیر آن **فصل** تصور نظری  
 را از تصور ضروری و تصدیق نظری  
 را از تصدیق ضروری حاصل می توان  
 کرد بطریق نظر و فکر و آن عبارت است از  
 ترکیب تصورات یا تصدیقات حاصله  
 بر وجهی که آنست که حصول تصویری بقصد

که این تصور نظری  
 دو قسم است یکی ضروری و یکی فکری  
 تصور ضروری آنست که در حصولش احتیاج به فکر ندارد و بدیهی است مانند تصور عادت و بروز و سیاهی و سفیدی و مانند آن  
 تصور فکری آنست که در حصولش احتیاج به فکر دارد و بدیهی نیست مانند تصور روح و ملک و جن و امثال اینها

تفصیل عبارت  
 از آنست که این تصور  
 دو قسم است یکی ضروری و یکی فکری  
 تصور ضروری آنست که در حصولش احتیاج به فکر ندارد و بدیهی است مانند تصور عادت و بروز و سیاهی و سفیدی و مانند آن  
 تصور فکری آنست که در حصولش احتیاج به فکر دارد و بدیهی نیست مانند تصور روح و ملک و جن و امثال اینها



که حاصل نبوده باشد حاصل شود چنانکه  
 تصور حیوان را با تصور ناطق جمع کنی و  
 بگوئی که حیوان ناطق است از اینجا که  
 تصور انسان که حاصل نبوده باشد حاصل  
 شود یا چنانکه تصدیق بآنکه عالم متغیر  
 است با تصدیق بآنکه هر چه متغیر است  
 حادث است جمع کنی و بگوئی که عالم متغیر است  
 از اینجا که هر چه متغیر است حادث است از اینجا  
 تصدیق بآنکه عالم حادث است حاصل

و از این جهت است که

شود **فصل** امتیاز آدمی از دیگر حیوانات  
 بان است که وی مجهولات تصویری و  
 تصدیقی را از معلومات تصویری  
 و تصدیقیه حاصل می توان کرد بخلاف  
 سایر حیوانات پس بر همه لازم است که  
 طریق نظر را بداند و صحت و مفاد آنرا  
 شناسد که چون خواهد که مجهولات تصویری  
 را با تصدیقی را از معلومات تصویری  
 یا تصدیقیه بر وجه صواب حاصل کند







بر معانی دلالت بودن شیئی است

بر معانی **فصل** دلالت بودن شیئی است

بحیثیتی که از علم بوی لا زم اند علم بیثقی دیگر

وان شیئی اول را دال گویند و ثانی را مدلول

و وضع تخصیص شیئی است بیثقی دیگر بر وجهی

که از علم بیثقی اول حاصل شود علم بیثقی ثانی

پس علم بوضع سببی است از اسباب دلالت

و اتمام دلالت محکم استقر است

اول دلالت و صغیه که وضع را در وی

مدخل است و ان در الفاظ باشد چون

فکر در این است که علم بیثقی اول را دال گویند و ثانی را مدلول و وضع تخصیص شیئی است بیثقی دیگر بر وجهی که از علم بیثقی اول حاصل شود علم بیثقی ثانی پس علم بوضع سببی است از اسباب دلالت و اتمام دلالت محکم استقر است اول دلالت و صغیه که وضع را در وی مدخل است و ان در الفاظ باشد چون فکر در این است که علم بیثقی اول را دال گویند و ثانی را مدلول و وضع تخصیص شیئی است بیثقی دیگر بر وجهی که از علم بیثقی اول حاصل شود علم بیثقی ثانی

دال را دال گویند و ثانی را مدلول و وضع تخصیص شیئی است بیثقی دیگر بر وجهی که از علم بیثقی اول حاصل شود علم بیثقی ثانی پس علم بوضع سببی است از اسباب دلالت و اتمام دلالت محکم استقر است اول دلالت و صغیه که وضع را در وی مدخل است و ان در الفاظ باشد چون فکر در این است که علم بیثقی اول را دال گویند و ثانی را مدلول و وضع تخصیص شیئی است بیثقی دیگر بر وجهی که از علم بیثقی اول حاصل شود علم بیثقی ثانی

دال را دال گویند و ثانی را مدلول و وضع تخصیص شیئی است بیثقی دیگر بر وجهی که از علم بیثقی اول حاصل شود علم بیثقی ثانی پس علم بوضع سببی است از اسباب دلالت و اتمام دلالت محکم استقر است اول دلالت و صغیه که وضع را در وی مدخل است و ان در الفاظ باشد چون فکر در این است که علم بیثقی اول را دال گویند و ثانی را مدلول و وضع تخصیص شیئی است بیثقی دیگر بر وجهی که از علم بیثقی اول حاصل شود علم بیثقی ثانی

چون دلالت لفظ زید بر ذات زید و در غیر

الفاظ نیز باشد چون خطوط و عقود و

ضرب و اشارات بر معانی که از ایشان

میکرد و در وی دلالت عقلیه که بمقتضای عقل

است و ان نیز در الفاظ باشد چون دلالت

لفظ در مجموع از و را جدا بر وجود لفظ

و در غیر الفاظ نیز باشد چون دلالت مضوع

بر صانع سیم دلالت طبعیه که بمقتضای

طبع است و ان نیز در الفاظ باشد چون

چون دلالت لفظ زید بر ذات زید و در غیر الفاظ نیز باشد چون خطوط و عقود و ضرب و اشارات بر معانی که از ایشان میکرد و در وی دلالت عقلیه که بمقتضای عقل است و ان نیز در الفاظ باشد چون دلالت لفظ در مجموع از و را جدا بر وجود لفظ و در غیر الفاظ نیز باشد چون دلالت مضوع بر صانع سیم دلالت طبعیه که بمقتضای طبع است و ان نیز در الفاظ باشد چون



له او ست پون دلا تان بر معنی هوان

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

بر تمام موضوع له خود میگرد و وضع دلائل کند

و عقل دلالة انداخته  
در خارج و من دلالت  
در علی علی البیاض و وضع

که دلالت لفظ حیوان بر غیر  
او دلالت لفظ انسان فاخر  
موضوع است که در برابر  
او قید حیثیت که در برابر  
شماست بلکه لفظ موضوع  
را باید که تحت لفظ موضوع  
از برابر معنی محل و از برای  
از اقرار و چون لفظ  
موضوع است از برای موم  
و دفعه دیگر از برای موضوع  
دلالت از برای موم و از برای  
مترادف که مطابق معنی  
باشد ولیکن بواسطه ملاخذه حیثیت  
یک از اینان خواهد بود عصا



و بر جزء موضوع له خود نیز دلالت کند  
 بواسطه آنکه فهم کلی بی فهم جزئی ممکن  
 نباشد لیکن دلالت لفظ بر خارج معنی <sup>تحقق و معنی</sup>  
 موضوع له محتاج است بلزوم خارج مر  
 موضوع له خود را در ذهن باین معنی  
 که آن خارج بحیثیتی نباشد که هرگاه <sup>موضوع</sup>  
 له در ذهن حاصل شود آن خارج نیز حاصل <sup>معنی</sup>  
 شود که اگر چنین نباشد آن لفظ را بر  
 دلالت دایمی و کلی نباشد مثلا دلالت

بمعنی خاص و بر دلالت کلی  
 و بر دلالت جزئی و بر دلالت  
 بر دلالت کلی و بر دلالت  
 بر دلالت جزئی و بر دلالت

اسد بر جمل شجاع یعنی لازم نیست که آمد  
 دائما دلالت کند بر دوی و پیش از خطاب  
 این فن دلالت کلی دایمی معتبر است  
 اما پیش از علماء اصول و معانیان دلالت  
 فی الجملة کافی است پس لزوم عقلی پیش  
 ایشان شرط نباشد بلکه لزوم فی الجملة  
 پسندیده است هرگاه موضوع  
 له لفظ بسیط باشد و او را لازم ذهنی  
 نباشد آنجا دلالت مطابقت است بی تمیز

بمعنی خاص و بر دلالت کلی  
 و بر دلالت جزئی و بر دلالت  
 بر دلالت کلی و بر دلالت  
 بر دلالت جزئی و بر دلالت







انما امر است على ان يكون له معنى واحد  
 واما المضافات فليكون لها معنى واحد  
 واما المضافات فليكون لها معنى واحد  
 واما المضافات فليكون لها معنى واحد

هذا هو اللفظ الذي هو  
 في اللفظ الذي هو  
 في اللفظ الذي هو

هريك الموضوع له علمه باشد ان داه  
 متباستان كوئند چون انسان و فرس  
 لفظا لا بر معنی مطابقة بر دو قسم است  
 مركب و مفرد مركب ان باشد كه جزء لفظ  
 وی دلالت كند بر جزء معنی مقصود  
 و دلالتش مقصود باشد چون راحی  
 الحجارة و مفردان است كه نه چنین باشد  
 و این بر چهار قسم است انكه جزء  
 ندارد چون هزه است تمام انكه

این چهار قسم است  
 این چهار قسم است  
 این چهار قسم است

و اما در این باب  
 و اما در این باب

این چهار قسم است  
 این چهار قسم است

جزء دارد و ان جزء دلالت بر معنی ندارد  
 چون دند - انكه جزء دارد و جزء لفظ  
 دلالت بر جزء معنی میکند لیکن بر جزء  
 معنی مقصود دلالت ندارد چون عبد  
 الله و دخال علمیت انكه جزء دارد  
 و ان جزء دلالت دارد بر جزء معنی مقصود لیکن  
 دلالت مقصود نباشد چون حیوان ناطق كه علم  
 شخص انسانی نباشد لفظ مفرد بر سه  
 قسم است اسم و فاعله و اداة زیرا كه معنی

این چهار قسم است  
 این چهار قسم است  
 این چهار قسم است



لفظ مفرد اگر تمام است یعنی صلاحیت  
 ندارد که محکوم علیه واقع شود یا محکوم به  
 واقع شود او را در این فی اذاه خوانند و  
 در نحو خوانند و اگر معنی وی تمام است  
 مخالف اذان نیست که صلاحیت دارد که  
 محکوم علیه واقع شود یا نه اگر ندارد آنرا  
 کلام خوانند و در نحو فعل خوانند و اگر  
 صلاحیت دارد آنرا اسم خوانند  
 لفظ مرکب بر دو قسم است تام و غیر تام

تام آن است که بر وی شکوت صحیح باشد یعنی  
 چون مشکو در اینجا شکوت کند مخاطب را  
 انتظاری نباشد لکن انتظاری که محکوم  
 علیه را باشد به محکوم به و محکوم به را  
 باشد به محکوم علیه چون نه بد قائم و  
 مرکب تام نه نقه محمل صدق و کذب  
 باشد آنرا خبر و قضیه خوانند و این

بسیار از این است که در این کتاب  
 در باب انتظاری که محکوم به را  
 باشد به محکوم علیه چون نه بد قائم و  
 مرکب تام نه نقه محمل صدق و کذب  
 باشد آنرا خبر و قضیه خوانند و این

علم است در باب قصد بقیات و اگر  
 محمل صدق و کذب نباشد آن را انشاء  
 است از طلب با ترک بر سبیل و در علم



خواستند خواه دلالت کند بالذات طلب  
 شئی چون از وی واستفهام و خواه دلالت  
 نکند چون متنی و ترجیح و عجب و ندان  
 مانند آن و این قسم یعنی انتاء در محاورات  
 معتبر است و غیر تمام آن است که بروی <sup>در محاورات</sup>  
 سکوت صحیح نباشد و این منقسم می شود به ترکیب  
 یقینیدی که در وی جزء ثانی قید اول  
 باشد خواه باضافه چون غلام زید و خواه  
 بوصف چون حیوان ناطق و این عمده است

در این قسم که در محاورات معتبر است و غیر تمام آن است که بروی سکوت صحیح نباشد و این منقسم می شود به ترکیب یقینیدی که در وی جزء ثانی قید اول باشد خواه باضافه چون غلام زید و خواه بوصف چون حیوان ناطق و این عمده است

در باب تصورات و ترکیب یقینیدی  
 که در وی جزء ثانی قید اول نباشد چون  
 في الدار و خمسة عشر و مثل این

ادراك معاني الفاظ مفردة و ادراك  
 معاني مركبات غير تامّة و ادراك معاني  
 مركبات تامّة انشائية مجموع تصور  
 باشد و ادراك معاني خبر و قضية تصدیق  
 باشد این است مباحث الفاظ چنانکه  
 مناسب این مقام است و چون تصدیق

در این قسم که در محاورات معتبر است و غیر تمام آن است که بروی سکوت صحیح نباشد و این منقسم می شود به ترکیب یقینیدی که در وی جزء ثانی قید اول باشد خواه باضافه چون غلام زید و خواه بوصف چون حیوان ناطق و این عمده است



و می خواستند و جزئی اضافی نباشد که جزئی

موقوف است بر تصور ازین جهت بیان  
 احوال تصورات را مقدم داشتیم بر تصدیه  
 هر چه در ذهن مقصور شود اگر  
 تقریر تصور وی مانع از وقوع شرکت بین  
 گشیرین نباشد ان را <sup>حقیقی</sup> میخوانند چون  
 ز یکد اگر تقریر تصور وی مانع از وقوع  
 شرکت بین گشیرین نباشد ان را <sup>حقیقی</sup> میخوانند

خوانند چون انسان و هر یک از ان گشیرین  
 را از ان کلی خوانند و جزئی اضافی وی  
 را از ان کلی خوانند و هر یک از ان گشیرین  
 را از ان کلی خوانند و هر یک از ان گشیرین

و می خواستند و جزئی اضافی نباشد که جزئی

و می خواستند و جزئی اضافی نباشد که جزئی  
 حقیقی نباشد چون زید قیاس با انسان  
 و شاید که کلی نباشد فی نفسه لیکن  
 جزئی اضافی کلی دیگر نباشد چون انسان  
 قیاس بچوان و چوان قیاس بحیثم نای حیثم  
 نای قیاس بحیثم مطلق و حیثم مطلق قیاس  
 بچوهر کلی را چون قیاس کنیم با <sup>حقیقت</sup>  
 او را خود یا تمام حقیقت او را خود نباشد  
 یا جز حقیقت او را خود نباشد یا خارج

و می خواستند و جزئی اضافی نباشد که جزئی



مجلس اول در بیان  
اصول و فروع  
در بیان اصول  
در بیان فروع

ان حقیقت امر از خود نباشد اگر تمام حقیقت  
امر از خود نباشد ان را نوع حقیقی خوانند  
چون انسان که تمام ماهیت زید و عمرو  
بگو و خالداست و ایشان را از یکدیگر  
امتیازی نیست الا بخواص مشخصه مقینه  
که در ماهیت و حقیقت ایشان مطلق  
ندارد و چون نوع حقیقی تمام ماهیت  
امر از خود نباشد پس امر از وی منقعه  
الحقیقه باشد پس هرگاه که از خود با امر

دی بیا سوال کنند وی در جواب مقول شود  
پس نوع کلی باشد که مقول شود بر امور منقعه  
الحقیقه در جواب ما مؤثلاً هرگاه که گویند ما ندانیم  
و عمر و بکر و خالد جواب ایشان باشد و اگر عرض  
حقیقت او را داند باشد او را داند گویند و ان سخن  
است در جنس و فصل زیرا که جنس حقیقت افراد  
الکلیات مشترک باشد میان ان حقیقت حقیقت  
انرا احقر خواهد بود و تمام مشترک ان است  
که میان این دو حقیقت هیچ مشترک خارج



بناسد چون حیوان که تمام مشترک است میان حقیقت  
انسان و غیره زیرا که انسان و غیره با هم مشترک  
در ذاتیات بسیار چون جوهر و فاعل و حواس و غیره  
بلا ناده و قابل العباد ثلثه و حیوان بخار و غیره  
مجموع است و چون جنس که تمام مشترک است میان  
امور مختلفه الحقایق بر هر کدام از این امور مختلفه  
الحقایق بنام و سؤال کنند پس جنس در جواب بقول  
مستدرک که ما از انسان و غیره بنام و سؤال کنند جواب  
حیوان بناسد زیرا که سؤال در این مقام از تمام

حقیقت

حقیقت مشترک است و از حیوان است و اگر  
از انسان تنها سؤال کنند سؤال از تمام حقیقت  
مختصه بناسد و حیوان در جواب نشاید بلکه چون  
ناظر باشد و از اینجا معلوم شد که جنس کلی است  
که مقول شود بر امور مختلفه الحقایق در جواب ما  
و شاید که بحقیقت را اجناس متعدده بناسد  
بعضی فوق بعضی چون حیوان که جنس انسان است  
و فوق او جسم ناز است و فوق او جسم مطلق است  
و فوق او جوهر است و حان جنس که جواب از جمیع



در آن جنس واقع شود از اجنبی و بیجانند چون حیوان  
 که هر که با انسان در حیوانیت مشارک است چون در آن  
 با انسان در سؤال جمیع کنی جواب حیوان باشد و آن  
 که جواب با جمیع مشارکاه واقع شود از اجنبی <sup>خارج</sup> باشد  
 چون جسم نای که مشترک است میان انسان و نباتات  
 و حیوانات لکن در جواب سؤال از انسان با نباتات <sup>مقول</sup>  
 می شود و در جواب و سؤال از انسان با حیوانات <sup>مقول</sup>  
 می شود و هر جنس که جواب با جمیع مشارکاه در دو <sup>مقول</sup> باشد  
 بعد بیکریه باشد چون جسم نای و اگر جواب <sup>بعید</sup> باشد

بدو مرتبه باشد چون جسم مطلق و علی هذا القیاس  
 البعد اجناس را جنس عالمی خوانند چون جوهر و در جواب  
 مذکور و او با اجناس را جنس عالمی خوانند چون  
 حیوان در این مثال و آنچه ما با این جنس عالمی و سایر  
 باشد از اجنبی متوسط خوانند چون جسم نای و جسم  
 در این مثال است بیان آن خواه که تمام مشترک است  
 و اگر جزء حقیقت از تمام مشترک نباشد <sup>مضل</sup> آنرا  
 خوانند زیرا که آن حقیقت را نیز گندان غیر نیز  
 جوهری خواه آنچه مشترک نباشد اصل چون ناله



که محسوس است حقیقت از ادان چنان حقیقت را  
از همه مایهات نیز کند و این را اصل و تیسر خوانند و خواه  
مشترک باشد تا تمام مشترک نباشد که وی نیز نیز حقیقت  
شود از بعضی مایهات چون حشرات یا پر فصل بیدار  
و باله فصل نیز مایهات جوهری بر او قلی باشد که در جواب  
ای شیئی جوهره مقول شود نوع را معنی دیگر است  
که از انواع اضافه گویند و ان مایهاتی است که حسی  
شود بر وی و بر مایهاتی دیگر در جواب با هو چون انسان  
که مقول می شود وی و بر درش و حیوان در جواب با هو مقول

نوع

که محسوس است از ادان چنان حقیقت را

که محسوس است از ادان چنان حقیقت را

که محسوس است از ادان چنان حقیقت را

که محسوس است از ادان چنان حقیقت را

که محسوس است از ادان چنان حقیقت را

و نوع اضافه شاید که نوع حقیقی باشد چنانکه مایه  
شد و شاید که نباشد چون حیوان که نوع اضافه  
حسب نای است و جسم نای که نوع جسم است و جسم  
که نوع جوهر است و اما ان کلی که از حقیقت فراد  
است اگر خصوص بیک حقیقت نباشد از ان خاصه  
گویند و ان حقیقت را نیز کند از چیزی غیر معنی بر او  
کلی باشد که مقول شود در جواب ای شیئی هو و فی خصوص  
ضامک نیست با نشان و اگر مشترک باشد میان دو  
با بیشتر از اعیان عالم خوانند چنانکه مایه که مشترک است



میان حیوانات بزرگ با کوچکتر شود و پنج نوع بود <sup>چنین</sup>  
 فصل خاصه از غنای معروف به چهار قسم است  
 اول حد نام و آن مرکبات از جنس قریب و فصل  
 چون حیوان ناطق در تعریف آن در قیاس حد ناص  
 و آن مرکب باشد از جنس بعید و فصل قریب <sup>۱</sup> <sup>۲</sup> <sup>۳</sup> <sup>۴</sup> <sup>۵</sup> <sup>۶</sup> <sup>۷</sup> <sup>۸</sup> <sup>۹</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۱</sup> <sup>۱۰۲</sup> <sup>۱۰۳</sup> <sup>۱۰۴</sup> <sup>۱۰۵</sup> <sup>۱۰۶</sup> <sup>۱۰۷</sup> <sup>۱۰۸</sup> <sup>۱۰۹</sup> <sup>۱۱۰</sup> <sup>۱۱۱</sup> <sup>۱۱۲</sup> <sup>۱۱۳</sup> <sup>۱۱۴</sup> <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۷</sup> <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۱۹</sup> <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۱</sup> <sup>۱۲۲</sup> <sup>۱۲۳</sup> <sup>۱۲۴</sup> <sup>۱۲۵</sup> <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۷</sup> <sup>۱۲۸</sup> <sup>۱۲۹</sup> <sup>۱۳۰</sup> <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۲</sup> <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۱</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۳</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۵</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۷</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۴۹</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۱</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۳</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۵</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۷</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۵۹</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۱</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۳</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۵</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۱</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۳</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۵</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۷</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۰۹</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۱</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۳</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۱</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۳</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۵</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۷</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۲۹</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۱</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۳</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۵</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۷</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۳۹</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۱</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۳</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۵</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۷</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۴۹</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۱</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۳</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۵</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۷</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۵۹</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۱</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۳</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۵</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۷</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۶۹</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۱</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۳</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۵</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۷</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۷۹</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۱</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۳</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۵</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۷</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۸۹</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۱</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۳</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۵</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۷</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۲۹۹</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۱</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۳</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۵</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۷</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۰۹</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۱</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۳</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۵</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۷</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۱۹</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۱</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۳</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۵</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۷</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۲۹</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۱</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۳</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۵</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۷</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۳۹</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۱</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۳</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۵</sup> <sup>۳۴۶</sup> <sup>۳۴۷</sup> <sup>۳۴۸</sup> <sup>۳۴۹</sup> <sup>۳۵۰</sup> <sup>۳۵۱</sup> <sup>۳۵۲</sup> <sup>۳۵۳</sup> <sup>۳۵۴</sup> <sup>۳۵۵</sup> <sup>۳۵۶</sup> <sup>۳۵۷</sup> <sup>۳۵۸</sup> <sup>۳۵۹</sup> <sup>۳۶۰</sup> <sup>۳۶۱</sup> <sup>۳۶۲</sup> <sup>۳۶۳</sup> <sup>۳۶۴</sup> <sup>۳۶۵</sup> <sup>۳۶۶</sup> <sup>۳۶۷</sup> <sup>۳۶۸</sup> <sup>۳۶۹</sup> <sup>۳۷۰</sup> <sup>۳۷۱</sup> <sup>۳۷۲</sup> <sup>۳۷۳</sup> <sup>۳۷۴</sup> <sup>۳۷۵</sup> <sup>۳۷۶</sup> <sup>۳۷۷</sup> <sup>۳۷۸</sup> <sup>۳۷۹</sup> <sup>۳۸۰</sup> <sup>۳۸۱</sup> <sup>۳۸۲</sup> <sup>۳۸۳</sup> <sup>۳۸۴</sup> <sup>۳۸۵</sup> <sup>۳۸۶</sup> <sup>۳۸۷</sup> <sup>۳۸۸</sup> <sup>۳۸۹</sup> <sup>۳۹۰</sup> <sup>۳۹۱</sup> <sup>۳۹۲</sup> <sup>۳۹۳</sup> <sup>۳۹۴</sup> <sup>۳۹۵</sup> <sup>۳۹۶</sup> <sup>۳۹۷</sup> <sup>۳۹۸</sup> <sup>۳۹۹</sup> <sup>۴۰۰</sup> <sup>۴۰۱</sup> <sup>۴۰۲</sup> <sup>۴۰۳</sup> <sup>۴۰۴</sup> <sup>۴۰۵</sup> <sup>۴۰۶</sup> <sup>۴۰۷</sup> <sup>۴۰۸</sup> <sup>۴۰۹</sup> <sup>۴۱۰</sup> <sup>۴۱۱</sup> <sup>۴۱۲</sup> <sup>۴۱۳</sup> <sup>۴۱۴</sup> <sup>۴۱۵</sup> <sup>۴۱۶</sup> <sup>۴۱۷</sup> <sup>۴۱۸</sup> <sup>۴۱۹</sup> <sup>۴۲۰</sup> <sup>۴۲۱</sup> <sup>۴۲۲</sup> <sup>۴۲۳</sup> <sup>۴۲۴</sup> <sup>۴۲۵</sup> <sup>۴۲۶</sup> <sup>۴۲۷</sup> <sup>۴۲۸</sup> <sup>۴۲۹</sup> <sup>۴۳۰</sup> <sup>۴۳۱</sup> <sup>۴۳۲</sup> <sup>۴۳۳</sup> <sup>۴۳۴</sup> <sup>۴۳۵</sup> <sup>۴۳۶</sup> <sup>۴۳۷</sup> <sup>۴۳۸</sup> <sup>۴۳۹</sup> <sup>۴۴۰</sup> <sup>۴۴۱</sup> <sup>۴۴۲</sup> <sup>۴۴۳</sup> <sup>۴۴۴</sup> <sup>۴۴۵</sup> <sup>۴۴۶</sup> <sup>۴۴۷</sup> <sup>۴۴۸</sup> <sup>۴۴۹</sup> <sup>۴۵۰</sup> <sup>۴۵۱</sup> <sup>۴۵۲</sup> <sup>۴۵۳</sup> <sup>۴۵۴</sup> <sup>۴۵۵</sup> <sup>۴۵۶</sup> <sup>۴۵۷</sup> <sup>۴۵۸</sup> <sup>۴۵۹</sup> <sup>۴۶۰</sup> <sup>۴۶۱</sup> <sup>۴۶۲</sup> <sup>۴۶۳</sup> <sup>۴۶۴</sup> <sup>۴۶۵</sup> <sup>۴۶۶</sup> <sup>۴۶۷</sup> <sup>۴۶۸</sup> <sup>۴۶۹</sup> <sup>۴۷۰</sup> <sup>۴۷۱</sup> <sup>۴۷۲</sup> <sup>۴۷۳</sup> <sup>۴۷۴</sup> <sup>۴۷۵</sup> <sup>۴۷۶</sup> <sup>۴۷۷</sup> <sup>۴۷۸</sup> <sup>۴۷۹</sup> <sup>۴۸۰</sup> <sup>۴۸۱</sup> <sup>۴۸۲</sup> <sup>۴۸۳</sup> <sup>۴۸۴</sup> <sup>۴۸۵</sup> <sup>۴۸۶</sup> <sup>۴۸۷</sup> <sup>۴۸۸</sup> <sup>۴۸۹</sup> <sup>۴۹۰</sup> <sup>۴۹۱</sup> <sup>۴۹۲</sup> <sup>۴۹۳</sup> <sup>۴۹۴</sup> <sup>۴۹۵</sup> <sup>۴۹۶</sup> <sup>۴۹۷</sup> <sup>۴۹۸</sup> <sup>۴۹۹</sup> <sup>۵۰۰</sup> <sup>۵۰۱</sup> <sup>۵۰۲</sup> <sup>۵۰۳</sup> <sup>۵۰۴</sup> <sup>۵۰۵</sup> <sup>۵۰۶</sup> <sup>۵۰۷</sup> <sup>۵۰۸</sup> <sup>۵۰۹</sup> <sup>۵۱۰</sup> <sup>۵۱۱</sup> <sup>۵۱۲</sup> <sup>۵۱۳</sup> <sup>۵۱۴</sup> <sup>۵۱۵</sup> <sup>۵۱۶</sup> <sup>۵۱۷</sup> <sup>۵۱۸</sup> <sup>۵۱۹</sup> <sup>۵۲۰</sup> <sup>۵۲۱</sup> <sup>۵۲۲</sup> <sup>۵۲۳</sup> <sup>۵۲۴</sup> <sup>۵۲۵</sup> <sup>۵۲۶</sup> <sup>۵۲۷</sup> <sup>۵۲۸</sup> <sup>۵۲۹</sup> <sup>۵۳۰</sup> <sup>۵۳۱</sup> <sup>۵۳۲</sup> <sup>۵۳۳</sup> <sup>۵۳۴</sup> <sup>۵۳۵</sup> <sup>۵۳۶</sup> <sup>۵۳۷</sup> <sup>۵۳۸</sup> <sup>۵۳۹</sup> <sup>۵۴۰</sup> <sup>۵۴۱</sup> <sup>۵۴۲</sup> <sup>۵۴۳</sup> <sup>۵۴۴</sup> <sup>۵۴۵</sup> <sup>۵۴۶</sup> <sup>۵۴۷</sup> <sup>۵۴۸</sup> <sup>۵۴۹</sup> <sup>۵۵۰</sup> <sup>۵۵۱</sup> <sup>۵۵۲</sup> <sup>۵۵۳</sup> <sup>۵۵۴</sup> <sup>۵۵۵</sup> <sup>۵۵۶</sup> <sup>۵۵۷</sup> <sup>۵۵۸</sup> <sup>۵۵۹</sup> <sup>۵۶۰</sup> <sup>۵۶۱</sup> <sup>۵۶۲</sup> <sup>۵۶۳</sup> <sup>۵۶۴</sup> <sup>۵۶۵</sup> <sup>۵۶۶</sup> <sup>۵۶۷</sup> <sup>۵۶۸</sup> <sup>۵۶۹</sup> <sup>۵۷۰</sup> <sup>۵۷۱</sup> <sup>۵۷۲</sup> <sup>۵۷۳</sup> <sup>۵۷۴</sup> <sup>۵۷۵</sup> <sup>۵۷۶</sup> <sup>۵۷۷</sup> <sup>۵۷۸</sup> <sup>۵۷۹</sup> <sup>۵۸۰</sup> <sup>۵۸۱</sup> <sup>۵۸۲</sup> <sup>۵۸۳</sup> <sup>۵۸۴</sup> <sup>۵۸۵</sup> <sup>۵۸۶</sup> <sup>۵۸۷</sup> <sup>۵۸۸</sup> <sup>۵۸۹</sup> <sup>۵۹۰</sup> <sup>۵۹۱</sup> <sup>۵۹۲</sup> <sup>۵۹۳</sup> <sup>۵۹۴</sup> <sup>۵۹۵</sup> <sup>۵۹۶</sup> <sup>۵۹۷</sup> <sup>۵۹۸</sup> <sup>۵۹۹</sup> <sup>۶۰۰</sup> <sup>۶۰۱</sup> <sup>۶۰۲</sup> <sup>۶۰۳</sup> <sup>۶۰۴</sup> <sup>۶۰۵</sup> <sup>۶۰۶</sup> <sup>۶۰۷</sup> <sup>۶۰۸</sup> <sup>۶۰۹</sup> <sup>۶۱۰</sup> <sup>۶۱۱</sup> <sup>۶۱۲</sup> <sup>۶۱۳</sup> <sup>۶۱۴</sup> <sup>۶۱۵</sup> <sup>۶۱۶</sup> <sup>۶۱۷</sup> <sup>۶۱۸</sup> <sup>۶۱۹</sup> <sup>۶۲۰</sup> <sup>۶۲۱</sup> <sup>۶۲۲</sup> <sup>۶۲۳</sup> <sup>۶۲۴</sup> <sup>۶۲۵</sup> <sup>۶۲۶</sup> <sup>۶۲۷</sup> <sup>۶۲۸</sup> <sup>۶۲۹</sup> <sup>۶۳۰</sup> <sup>۶۳۱</sup> <sup>۶۳۲</sup> <sup>۶۳۳</sup> <sup>۶۳۴</sup> <sup>۶۳۵</sup> <sup>۶۳۶</sup> <sup>۶۳۷</sup> <sup>۶۳۸</sup> <sup>۶۳۹</sup> <sup>۶۴۰</sup> <sup>۶۴۱</sup> <sup>۶۴۲</sup> <sup>۶۴۳</sup> <sup>۶۴۴</sup> <sup>۶۴۵</sup> <sup>۶۴۶</sup> <sup>۶۴۷</sup> <sup>۶۴۸</sup> <sup>۶۴۹</sup> <sup>۶۵۰</sup> <sup>۶۵۱</sup> <sup>۶۵۲</sup> <sup>۶۵۳</sup> <sup>۶۵۴</sup> <sup>۶۵۵</sup> <sup>۶۵۶</sup> <sup>۶۵۷</sup> <sup>۶۵۸</sup> <sup>۶۵۹</sup> <sup>۶۶۰</sup> <sup>۶۶۱</sup> <sup>۶۶۲</sup> <sup>۶۶۳</sup> <sup>۶۶۴</sup> <sup>۶۶۵</sup> <sup>۶۶۶</sup> <sup>۶۶۷</sup> <sup>۶۶۸</sup> <sup>۶۶۹</sup> <sup>۶۷۰</sup> <sup>۶۷۱</sup> <sup>۶۷۲</sup> <sup>۶۷۳</sup> <sup>۶۷۴</sup> <sup>۶۷۵</sup> <sup>۶۷۶</sup> <sup>۶۷۷</sup> <sup>۶۷۸</sup> <sup>۶۷۹</sup> <sup>۶۸۰</sup> <sup>۶۸۱</sup> <sup>۶۸۲</sup> <sup>۶۸۳</sup> <sup>۶۸۴</sup> <sup>۶۸۵</sup> <sup>۶۸۶</sup> <sup>۶۸۷</sup> <sup>۶۸۸</sup> <sup>۶۸۹</sup> <sup>۶۹۰</sup> <sup>۶۹۱</sup> <sup>۶۹۲</sup> <sup>۶۹۳</sup> <sup>۶۹۴</sup> <sup>۶۹۵</sup> <sup>۶۹۶</sup> <sup>۶۹۷</sup> <sup>۶۹۸</sup> <sup>۶۹۹</sup> <sup>۷۰۰</sup> <sup>۷۰۱</sup> <sup>۷۰۲</sup> <sup>۷۰۳</sup> <sup>۷۰۴</sup> <sup>۷۰۵</sup> <sup>۷۰۶</sup> <sup>۷۰۷</sup> <sup>۷۰۸</sup> <sup>۷۰۹</sup> <sup>۷۱۰</sup> <sup>۷۱۱</sup> <sup>۷۱۲</sup> <sup>۷۱۳</sup> <sup>۷۱۴</sup> <sup>۷۱۵</sup> <sup>۷۱۶</sup> <sup>۷۱۷</sup> <sup>۷۱۸</sup> <sup>۷۱۹</sup> <sup>۷۲۰</sup> <sup>۷۲۱</sup> <sup>۷۲۲</sup> <sup>۷۲۳</sup> <sup>۷۲۴</sup> <sup>۷۲۵</sup> <sup>۷۲۶</sup> <sup>۷۲۷</sup> <sup>۷۲۸</sup> <sup>۷۲۹</sup> <sup>۷۳۰</sup> <sup>۷۳۱</sup> <sup>۷۳۲</sup> <sup>۷۳۳</sup> <sup>۷۳۴</sup> <sup>۷۳۵</sup> <sup>۷۳۶</sup> <sup>۷۳۷</sup> <sup>۷۳۸</sup> <sup>۷۳۹</sup> <sup>۷۴۰</sup> <sup>۷۴۱</sup> <sup>۷۴۲</sup> <sup>۷۴۳</sup> <sup>۷۴۴</sup> <sup>۷۴۵</sup> <sup>۷۴۶</sup> <sup>۷۴۷</sup> <sup>۷۴۸</sup> <sup>۷۴۹</sup> <sup>۷۵۰</sup> <sup>۷۵۱</sup> <sup>۷۵۲</sup> <sup>۷۵۳</sup> <sup>۷۵۴</sup> <sup>۷۵۵</sup> <sup>۷۵۶</sup> <sup>۷۵۷</sup> <sup>۷۵۸</sup> <sup>۷۵۹</sup> <sup>۷۶۰</sup> <sup>۷۶۱</sup> <sup>۷۶۲</sup> <sup>۷۶۳</sup> <sup>۷۶۴</sup> <sup>۷۶۵</sup> <sup>۷۶۶</sup> <sup>۷۶۷</sup> <sup>۷۶۸</sup> <sup>۷۶۹</sup> <sup>۷۷۰</sup> <sup>۷۷۱</sup> <sup>۷۷۲</sup> <sup>۷۷۳</sup> <sup>۷۷۴</sup> <sup>۷۷۵</sup> <sup>۷۷۶</sup> <sup>۷۷۷</sup> <sup>۷۷۸</sup> <sup>۷۷۹</sup> <sup>۷۸۰</sup> <sup>۷۸۱</sup> <sup>۷۸۲</sup> <sup>۷۸۳</sup> <sup>۷۸۴</sup> <sup>۷۸۵</sup> <sup>۷۸۶</sup> <sup>۷۸۷</sup> <sup>۷۸۸</sup> <sup>۷۸۹</sup> <sup>۷۹۰</sup> <sup>۷۹۱</sup> <sup>۷۹۲</sup> <sup>۷۹۳</sup> <sup>۷۹۴</sup> <sup>۷۹۵</sup> <sup>۷۹۶</sup> <sup>۷۹۷</sup> <sup>۷۹۸</sup> <sup>۷۹۹</sup> <sup>۸۰۰</sup> <sup>۸۰۱</sup> <sup>۸۰۲</sup> <sup>۸۰۳</sup> <sup>۸۰۴</sup> <sup>۸۰۵</sup> <sup>۸۰۶</sup> <sup>۸۰۷</sup> <sup>۸۰۸</sup> <sup>۸۰۹</sup> <sup>۸۱۰</sup> <sup>۸۱۱</sup> <sup>۸۱۲</sup> <sup>۸۱۳</sup> <sup>۸۱۴</sup> <sup>۸۱۵</sup> <sup>۸۱۶</sup> <sup>۸۱۷</sup> <sup>۸۱۸</sup> <sup>۸۱۹</sup> <sup>۸۲۰</sup> <sup>۸۲۱</sup> <sup>۸۲۲</sup> <sup>۸۲۳</sup> <sup>۸۲۴</sup> <sup>۸۲۵</sup> <sup>۸۲۶</sup> <sup>۸۲۷</sup> <sup>۸۲۸</sup> <sup>۸۲۹</sup> <sup>۸۳۰</sup> <sup>۸۳۱</sup> <sup>۸۳۲</sup> <sup>۸۳۳</sup> <sup>۸۳۴</sup> <sup>۸۳۵</sup> <sup>۸۳۶</sup> <sup>۸۳۷</sup> <sup>۸۳۸</sup> <sup>۸۳۹</sup> <sup>۸۴۰</sup> <sup>۸۴۱</sup> <sup>۸۴۲</sup> <sup>۸۴۳</sup> <sup>۸۴۴</sup> <sup>۸۴۵</sup> <sup>۸۴۶</sup> <sup>۸۴۷</sup> <sup>۸۴۸</sup> <sup>۸۴۹</sup> <sup>۸۵۰</sup> <sup>۸۵۱</sup> <sup>۸۵۲</sup> <sup>۸۵۳</sup> <sup>۸۵۴</sup> <sup>۸۵۵</sup> <sup>۸۵۶</sup> <sup>۸۵۷</sup> <sup>۸۵۸</sup> <sup>۸۵۹</sup> <sup>۸۶۰</sup> <sup>۸۶۱</sup> <sup>۸۶۲</sup> <sup>۸۶۳</sup> <sup>۸۶۴</sup> <sup>۸۶۵</sup> <sup>۸۶۶</sup> <sup>۸۶۷</sup> <sup>۸۶۸</sup> <sup>۸۶۹</sup> <sup>۸۷۰</sup> <sup>۸۷۱</sup> <sup>۸۷۲</sup> <sup>۸۷۳</sup> <sup>۸۷۴</sup> <sup>۸۷۵</sup> <sup>۸۷۶</sup> <sup>۸۷۷</sup> <sup>۸۷۸</sup> <sup>۸۷۹</sup> <sup>۸۸۰</sup> <sup>۸۸۱</sup> <sup>۸۸۲</sup> <sup>۸۸۳</sup> <sup>۸۸۴</sup> <sup>۸۸۵</sup> <sup>۸۸۶</sup> <sup>۸۸۷</sup> <sup>۸۸۸</sup> <sup>۸۸۹</sup> <sup>۸۹۰</sup> <sup>۸۹۱</sup> <sup>۸۹۲</sup> <sup>۸۹۳</sup> <sup>۸۹۴</sup> <sup>۸۹۵</sup> <sup>۸۹۶</sup> <sup>۸۹۷</sup> <sup>۸۹۸</sup> <sup>۸۹۹</sup> <sup>۹۰۰</sup> <sup>۹۰۱</sup> <sup>۹۰۲</sup> <sup>۹۰۳</sup> <sup>۹۰۴</sup> <sup>۹۰۵</sup> <sup>۹۰۶</sup> <sup>۹۰۷</sup> <sup>۹۰۸</sup> <sup>۹۰۹</sup> <sup>۹۱۰</sup> <sup>۹۱۱</sup> <sup>۹۱۲</sup> <sup>۹۱۳</sup> <sup>۹۱۴</sup> <sup>۹۱۵</sup> <sup>۹۱۶</sup> <sup>۹۱۷</sup> <sup>۹۱۸</sup> <sup>۹۱۹</sup> <sup>۹۲۰</sup> <sup>۹۲۱</sup> <sup>۹۲۲</sup> <sup>۹۲۳</sup> <sup>۹۲۴</sup> <sup>۹۲۵</sup> <sup>۹۲۶</sup> <sup>۹۲۷</sup> <sup>۹۲۸</sup> <sup>۹۲۹</sup> <sup>۹۳۰</sup> <sup>۹۳۱</sup> <sup>۹۳۲</sup> <sup>۹۳۳</sup> <sup>۹۳۴</sup> <sup>۹۳۵</sup> <sup>۹۳۶</sup> <sup>۹۳۷</sup> <sup>۹۳۸</sup> <sup>۹۳۹</sup> <sup>۹۴۰</sup> <sup>۹۴۱</sup> <sup>۹۴۲</sup> <sup>۹۴۳</sup> <sup>۹۴۴</sup> <sup>۹۴۵</sup> <sup>۹۴۶</sup> <sup>۹۴۷</sup> <sup>۹۴۸</sup> <sup>۹۴۹</sup> <sup>۹۵۰</sup> <sup>۹۵۱</sup> <sup>۹۵۲</sup> <sup>۹۵۳</sup> <sup>۹۵۴</sup> <sup>۹۵۵</sup> <sup>۹۵۶</sup> <sup>۹۵۷</sup> <sup>۹۵۸</sup> <sup>۹۵۹</sup> <sup>۹۶۰</sup> <sup>۹۶۱</sup> <sup>۹۶۲</sup> <sup>۹۶۳</sup> <sup>۹۶۴</sup> <sup>۹۶۵</sup> <sup>۹۶۶</sup> <sup>۹۶۷</sup> <sup>۹۶۸</sup> <sup>۹۶۹</sup> <sup>۹۷۰</sup> <sup>۹۷۱</sup> <sup>۹۷۲</sup> <sup>۹۷۳</sup> <sup>۹۷۴</sup> <sup>۹۷۵</sup> <sup>۹۷۶</sup> <sup>۹۷۷</sup> <sup>۹۷۸</sup> <sup>۹۷۹</sup> <sup>۹۸۰</sup> <sup>۹۸۱</sup> <sup>۹۸۲</sup> <sup>۹۸۳</sup> <sup>۹۸۴</sup> <sup>۹۸۵</sup> <sup>۹۸۶</sup> <sup>۹۸۷</sup> <sup>۹۸۸</sup> <sup>۹۸۹</sup> <sup>۹۹۰</sup> <sup>۹۹۱</sup> <sup>۹۹۲</sup> <sup>۹۹۳</sup> <sup>۹۹۴</sup> <sup>۹۹۵</sup> <sup>۹۹۶</sup> <sup>۹۹۷</sup> <sup>۹۹۸</sup> <sup>۹۹۹</sup> <sup>۱۰۰۰</sup>

با ضاحک یا جوهر ضاحک که تعریف آن و شاید  
 اسم ناقص مرکب باشد از عرض غل و خاصه چون  
 و ضاحک در تعریف آن و بجز اهل اصول و غیره  
 معروف و اجماع اقسام حد خواست در تعریفات  
 استعمال الفاظ مجاز و مشترک جایز نباشد  
 وقتی که در این ظاهر باشد بدانکه ذات حقایق  
 اشیاء موجود است چون انسان و فرس و مانند آن  
 نیز کردن میان اجسام و مقبول ان حقایق و میان  
 اوضاع عامه و خاصه ایها در آنها اشتکال است



ذاتی و مفومات اصطلاحی و نیز کردن میان اجناس  
 و اغراض عامه و میان فصول و خواص انساان است  
 کلمه واسطه و فعل و حرف چون فارغ شدیم  
 نظرات نظریه بر سر ذبح کردیم بیاض تعلیقات  
 نظریه و چنانکه در نظرات نظریه محتاج بودیم  
 بدو چیز یکی بیان موصل بقدر که انقولنا و  
 باقسام دیگر بیان کلیات هر که قولنا در ان  
 در نقد بقای نظریه هم محتاج هستیم بدو چیز یکی بیان  
 موصل بتدقیق که ان تحت و دلیل است باقسام خود

اگر کسی در این نظریه را در مقدمه  
 باشد و بخواهد که در این نظریه را  
 است و در این نظریه را در این نظریه  
 در مقدمه را در این نظریه

و دیگر بیان قضایا که تحت از ان برگزیده و ناچار است  
 که بیاض قضایا باشد پس می گوئیم که قضیه  
 است که هیچ باشد بقدر یقین و تکلیف قائل و در قضیه  
 محکم معنی و کتابستان چهار چیز محکوم علیه و محکوم  
 و نسبت حکمیه و حکم با خطاب یا ایل و وزن میانیه  
 حکمیه و حکم در صورت شک ظاهر و مکرر است  
 هست زیرا که شک در او است و حکم نیست  
 قضیه بر سه قسم است حکمیه شرطیه منفصله شرطیه منفصله  
 زیرا که محکوم علیه و محکوم به در قضیه شرطیه منفصله

مقدم



باد حکم مفرد از اقصیه حلیه خواست خواه موجب چون  
 قائم است و خواه سالب چون زید قائم نیست و اگر مفرد  
 باد حکم مفرد نباشد از شرطیه خواست پس اگر حکم باقی  
 باشد از اقصیه شرطیه انصاف خواه موجب  
 گوئی اگر افتاب طالع است و در موجود است خواه  
 چنانکه گوئی که نیست چنین که اگر افتاب طالع است موجب  
 باشد و اگر حکم با نقض است از اقصیه شرطیه منفعله  
 خواه موجب چنانکه گوئی این عدد زوج است یا فرد خواه  
 سالب چنانکه گوئی نیست چنین که این عدد زوج است یا فرد

از داد الملاقه حکمیه و منفعله و منفعله بر حلیه  
 ظاهر است و در جواب بواسطه مناسب با موجبات  
 علوم علیه را در اقصیه حلیه موضوع خواست و گوئی  
 بر احوال و ان لفظ را که دلالت کند بر حکم و نسبت  
 معانی را از اطلعه خواست چون لفظ هو که در زید  
 قائم است لفظ است که در زید قائم است و هر  
 کس که در زید دیگر و زید چنین و یا جمله هر چه در  
 و اما طبع میان محمول و موضوع گندان را اطلعه است و در  
 شرطیه محکوم علیه را مقدم خواست و محکوم به را تا



موضوع و در قصه جمله اگر در حقیقی باشد <sup>قصه</sup>  
 خوانند چون در بدو بسته است و در بدو بسته است و اگر <sup>باشد</sup>  
 پس از این که از آن کرده استان قصه و جمله خوانند چون از آن <sup>بسته</sup>  
 و از آن بسته است و اگر از آن کرده استان قصه <sup>خوانند</sup>  
 و این بر چهار قسم است و هر یک از آنها را به طریقی و به طریقی <sup>برتر</sup>  
 قصه شخصی در علوم معتبر نیست و قصه مشتمل بر دو قسم <sup>معتبر</sup>  
 است یکی قصایای معتبره و در علوم مخصوصا تاریخ است <sup>سلب</sup>  
 و در قصه اگر چه خوب شود آن قصه را معتبره <sup>حرف</sup>  
 است اگر چه در علوم و از جمله خوانند چون بسته باشد و معتبر <sup>بسته</sup>  
 است اگر چه در علوم و از جمله خوانند چون بسته باشد و معتبر <sup>خوانند</sup>

باجبار و خواه بلب شاید که مروری باشد و میسر <sup>مستحکم</sup>  
 از آن قصه و در بدو بسته است و از آن بسته است و از آن بسته <sup>بسته</sup>  
 و شاید که بلب مروری باشد و در بدو بسته است و از آن بسته <sup>مستحکم</sup>  
 خوانند چون کل از آن کاتب باشد مکان الحاق و در بدو بسته <sup>بسته</sup>  
 بکاتب باشد مکان الحاق معنی یکی است و در مکان معنی <sup>مستحکم</sup>  
 و سلب کتابت چه کدام از آن را مروری نیست و یا از <sup>مستحکم</sup>  
 بکاتب باشد که آن طرف مخالف حکم و از آن بسته است <sup>بسته</sup>  
 خوانند چون کل از آن کاتب باشد مکان الحاق معنی سلب <sup>مستحکم</sup>  
 از آن مروری نیست و چون در بدو بسته است و از آن بسته <sup>مستحکم</sup>



الغام یعنی شوق کتابت از آنکه منور می باشد و شاید که  
 بدنام باشد یعنی همیشه به اعتقاد رضوی و اثر از اطلعه  
 خواست چون کل ملک و امر و اموال و شیء من القلک ساکنه  
 دائما و عیال به با عقل باشد یعنی فی الخلقه و اثر از اطلعه غام  
 خوانند چون انسان کاتب است با عقل عکس و تصویر  
 آن است که مجهول را موضوع صادق و موضوع را مجهول و در  
 که احباب و سلب و صدق و کذب را مطلقا باشد بر حق  
 کلمه بوجهی عریضه معکوس شود مثلا هرگاه که کل انسان <sup>موجود</sup>  
 صادق شود بعضی انسان نیز صادق شود و بعضی <sup>موجود</sup>

بوجهی عریضه معکوس شود مثلا بعضی حیوان انسان  
 صادق باشد بعضی انسان حیوان نیز صادق باشد زیرا که  
 موضوع و مجهول مثلا یکدیگر اند و ذات موضوع <sup>شاید</sup>  
 که مجهول را نام باشد و در عکس وی کلی صادق نباشد  
 کلی گفته می شود معکوس شود چون مراد باشد مثلا هرگاه  
 که لا شیء من الاشیء بالضرورة صادق باشد لا شیء  
 من الاشیء بالضرورة صادق باشد و سالیه عربیه  
 عکس ندارد زیرا که بعضی انسان حیوان صادق است  
 و در عکس وی که بعضی انسان حیوان صادق است



بقیض قضیه عملیه قضیه دیگر باشد که وی در سلب و ایجاب  
 مخالفت باشد یعنی که صدق و کذب هر یک لذاته مستلزم  
 صدق و کذب دیگر باشد و کذب هر یک لذاته مستلزم  
 صدق دیگر باشد پس بقیض موجب قضیه سالیه خریجه باشد  
 و بقیض سالیه کلیه موجب قضیه باشد قضیه شرطیه  
 مستقله لزومیه باشد اگر اتصال یا سلب اتصال هر دو  
 باشد چنانکه گذشت و اتفاقیه باشد و اگر اتصال یا  
 اتصال مندرقی باشد و قضیه مستقله یا حقیقه باشد  
 اگر اتصال در وجود و عدم است چون ایفای در وجود باشد

یعنی هر دو مجتمع شوند یعنی که جمع هر دو نشاء بوجود باشد  
 در وجود و رفع و یا مانع الجمع اگر اتصال در وجود است  
 چنانکه گفته این نیز یا شوی باشد یا عجز یعنی هر دو مجتمع  
 لکن اتصال شاید و یا مانع ظهور باشد اگر اتصال  
 باشد چنانکه گوی زید ناد و دودها است یا غرض معلوم  
 یعنی هر دو رفع شوند لکن کل اجتماع شایده باشد  
 و عکس در شرطیان و عکس بر قیاس جملات معلوم شود  
 جهت بر سه و شش است یکی قیاس که آن است که  
 اتصال کلی چنانکه گوی چنانکه کل انسان حیوان و کل حیوان

در سلب و ایجاب  
 و حدت موضوع مجهول مکان  
 و حدت شرط اضافیه و کل  
 و حدت فعل است در احوال زمان



همه کلمات را نهم برآید که لکودی بحال که حیوان  
 بحال جزئی که انسان است و نیم استقر اگر انسان است  
 است بحال جزئی که بحال کلی چنانکه که هر یک از آن  
 و بطور و بیایم قلم است و جنبانند در حال وضع  
 حیوان چنین باشد پس استدلال کودی بحال جزئیات  
 حیوان که آن انسان و بطور و بیایم است بحال کلی  
 که حیوان است نیم تمثیل و آن استدلال است بحال جزئی  
 بحال جزئی دیگر چنانکه که بیحد حرام است جز از برای  
 حرام حرام است و هر دو مشکوک است استقر و تمثیل

نکن باشد و قیاس بقصد یقین باشد بر عهد مذکور  
محض بقصد یقین قیاس است و ان عبارت است از قول  
مولفان عقابانه که لازم آید از وی لذا آن قول در  
چنانکه گویند عالم متغیر است و هر چه سبب است حادث  
پس عالم حادث باشد و قیاس بر دو قسم است یکی اقرا  
که در دو حد تغییر یافته و تغییر یافته با فعل مذکور نباشد  
چنانکه مذکور شد و دوم استثنائیه که تغییر یافته با  
تغییر یافته با فعل مذکور نباشد چنانکه کونی اگر ابرای باشد  
چون باشد لکن آدم است بر حیوان است لیکن حیوان است



پس ادی نباشند قیاس اثراتی با حلی باشد یعنی  
 از حلیان صرف و با جز عمل باشد و قسم اول ظاهر است  
 پس بزرگی اقتضای کیم و این بر وجهی از نوع است زیرا که  
 نسبت میان موضوع و محمول چون محمول باشد امتیاج  
 بمتوسط که او را با هم دو طرف نسبت باشد تا بواسطه  
 وی نسبت میان موضوع و محمول معلوم شود و از آنرا امتیاج  
 چنانچه موضوع مطلوب را اصغر خوانند و محمول وی را اکبر  
 خوانند و حد وسطا که محمول شود اصغر را و موضوع شود اکبر را  
 از آن شکل اول خوانند و اگر عکس این باشد از آن شکل تابع خوانند

و اگر محمول

و اگر محمول بود در دو شکل ثالث خوانند و اگر موضوع  
 شود در دو شکل ثالث خوانند شرط شکل  
 اول آن است که صغری در وی یعنی مقبضه را که متکثر است  
 یا صغری موجب باشد تا اگر از اصغر در وسط میگذرد  
 شود و کبری وی یعنی مقبضه را که متکثر است را که کلیه باشد  
 تا حکم در او وسط مقتدی با صغری شود بقیه پس صغری شکل  
 اول موجب و کبری وی کلیه باشد و جزو باشد و بی نتیجه و بی  
 است و اول موجب و کبری بی نتیجه و بی موجب کلیه دوم  
 موجب جزو بی نتیجه صغری یا موجب کلیه کبری بی نتیجه موجب جزو بی نتیجه

اوسط اگر حلی باشد بر صغری و با  
 وضع کبری که است شکل نخستین شمار  
 حلی در دو در دو وضع بود و در  
 عکس نتیجه یا اول یا ابع شکل آن



میم موجب کلمه صغری با سالبه کلمه کبری نتیجه سالبه  
 کلمه چهارم موجب حوتیه صغری با سالبه کلمه کبری  
 نتیجه سالبه حوتیه برین شکل اول منقح صورت آن از  
 است مؤلف شکل ثانی آن است که مقید  
 و بی مختلفه باشد با ايجاب و سلب یعنی یکی موجب و یکی  
 سالب و کبری کلمه باشد و مزبور منقح و بی تفاوت  
 اول موجب کلمه صغری و سالبه کلمه کبری نتیجه سالبه  
 چنانکه هر چه قیاس است و هیچ از آب نیست بر هیچ از ج  
 نیست و قیاس عکس بر چنانکه کوئی هیچ از ج ب نیست

و هر آستان بر هیچ از ج آ نیست میم موجب حوتیه  
 صغری و سالبه کلمه کبری چنانکه بعضی ج ب است  
 و هیچ از آب نیست بر بعضی ج آ نیست چنانکه سالبه  
 صغری و موجب کلمه کبری چنانکه بعضی ج ب نیست  
 و هر از آب است بر بعضی ج آ نیست برین شکل  
 ثالث نیست الا سالبه تا کلمه و اما جزئی و شرط  
 شکل ثالث آن است که صغری و بی موجب باشد  
 و یکی از مقدمات بر بی کلمه باشد و مزبور منقح و بی  
 سه منقح ايجاب و سه منقح سلب بر آن سه که مع



جزئی است اول موجین کلین باشد چنانکه  
 هر ب ج است و هر ب آ است و بعضی ج آ است  
 دوم صغری موجیه جزئی و کبری موجیه کلیه چنانکه  
 ب ج است و هر ب آ است و بعضی ج آ است و بعضی  
 موجیه کلیه و کبری موجیه جزئی چنانکه هر ب ج است  
 و بعضی ب آ است و نیز این هر سه عرب بعضی ج آ است  
 اما آن سه که سطح سلجری است اول موجیه کلیه  
 صغری و سالبه کلیه کبری چنانکه هر ب ج است و هر ج  
 از آب آ نیست دوم موجیه جزئی صغری و سالبه

کبری چنانکه بعضی ب ج است و هر ج از آب نیست سیم  
 موجیه کلیه صغری و سالبه جزئی کبری چنانکه هر  
 ب ج است و بعضی ب آ نیست و نیز این هر سه عربی است  
 که بعضی ج آ نیست و شکل تابع بعد از طبع است  
 پس اگر اینها دریم اما قیاس استثنای بر دو قسم است  
 اول انشائی دوم انفعالی اما انشائی آن است  
 که مرکب باشد از مسئله و فرضیه با وضع مقدم و اول  
 نیز و وضع ثانی باشد چنانکه کون اگر این مسلم است  
 هر دو است پس این انسان است پس حیوان است



یا مرکب باشد از مفصله و دو مقبره و دفعه تا و از اینجه  
 دفعه مقدم است چنانکه گفته در مثال مذکور لیکن  
 او حیوان نیست پس انسان نباشد و اما انقطاع  
 آن است که مرکب باشد از مفصله حقیقه با وضع  
 احدی برین و او را اینجه دفعه و دیگر باشد با وضع  
 احدی برین و او را اینجه وضع و دیگر باشد پس او را  
 چهار اینجه باشد چنانکه گفته این عدد با دو وجه است  
 با و دیگر و دانست پس دو وجه نیست لیکن دو وجه  
 است پس بود نیست لیکن دو وجه نیست پس بود باشد

یکی

لیکن بود نیست پس دو وجه باشد و با مرکب باشد  
 از مفصله و مائعه الجمع یا وضع احدی برین و او را  
 اینجه دفعه و دیگر باشد پس او را اینجه دو است  
 چنانکه کونی این جسم یا شجر است یا حجر لیکن شجر است  
 پس حجر نباشد لیکن حجر است پس شجر نباشد و یا  
 مرکب از مفصله و مائعه الحلو یا دفعه احدی برین  
 و او را اینجه وضع و دیگر باشد پس اینجه او نیز دو باشد  
 چنانکه این جسم یا شجر باشد یا حجر لیکن شجر  
 است پس حجر نباشد لیکن حجر است پس شجر نباشد

تمت الکتب بالکبری والحمد لله فی الاولی  
 والاخری فی الملیه التلیت من تالیف  
 من شهر قادیان فی الایام  
 الایام فی الایام  
 فی الایام



قال النبي صلى الله عليه وآله ان كان العبد في طلب  
الجنة في طلب قاصدا







و قد شارح خواستد چنانکه معنی حیوان که جوهر  
 جسم نامی حاکم متحرک با اراده است و معنی ناطق که  
 دریا بنده معقولات است متفرق را معلوم نماید  
 پس در هر دو جمع کنی حیوان ناطق صورتها  
 شود و هر چه در وی مکرر کند در صدق ادا کند  
 آن را دلیل و تجربه خواهند چنانکه کون العالم متغیر  
 یعنی عالم متغیر است و هر چه متغیر است حاکم است  
**صل** و در مباحث معروف هر چه مفقود شود اگر منع  
 کند از وقوع شرکت بین کمترینها از اجزای حقیقی

خواهند چون ذات دین باشد و اگر منع نکند آنرا  
 کلی خواهند چون مفهوم انسان و این کمترین  
 را افراد جزئیات اضافی و خواستد چون زید  
 و عمر و بکر و غیر آن و چون آن کلی را نسبت کنی  
 با افراد وی اگر عین حقیقه افراد بودند باشد  
 چون انسان آن را نوع خواهند و اگر عین حقیقه  
 افراد باشند پس اگر تمام مشترک باشد میان  
 حقیقه افراد و میان ماهیه دیگر چون حیوان که  
 مشترک است میان انسان و دیگر حیوانات آنرا



جنب خوانند و اگر چنین نباشد از افضل خوانند و  
 خواه مشترک نباشد چون ناطق و خواه مشترک  
 باشد لیکن تمام مشترک نباشد چون حواس و  
 یا خارج از حقیقت افراد باشد پس اگر خاص باشد  
 بیک ماهیت از اخاصه خوانند چون ضاحک  
 و اگر خاص نباشد از الوی من عام خوانند چون ماهی  
 جنب اگر تمام مشترک نباشد نیست یا هر مشترکات  
 میفریب خوانند چون حیوان و اگر نیست یا بعضی  
 تمام مشترک باشد فقط آن را جنب میخوانند

جوهر که مشترک است همان انسان و حیوانات  
 و نباتات و جمادات تمام مشترک نیست  
 با حیوانات و نباتات بعد مختلف شود و هرگاه جنب  
 را از مرتب جمع کنی از احد تمام خوانند چون حیوان  
 ناطق را نثار و اگر جنب بعید را با افضل مرتب  
 کنی از احد نامفوق خوانند چون حیوان یا طوطا را  
 خوانند چون حیوان ضاحک و نثار و اگر جنب  
 بعید را با اخاصه جمع کنی از احد نامفوق خوانند

به جمع از نباتات  
 به جمع از حیوانات  
 به جمع از جمادات  
 به جمع از اخاصه  
 به جمع از الوی من عام  
 به جمع از حواس  
 به جمع از خارج از حقیقت افراد  
 به جمع از ماهیت

به جمع از حواس  
 به جمع از خارج از حقیقت افراد  
 به جمع از ماهیت



و همچنین اگر مرغی با خاکی هم ناهنجار باشد چون موجود  
 ضالح را تا از ابد آنکه صبر و فضل را بیشتر در حق  
 موجوده استعمال میکند و مفعولان اعتبار نیز چون  
 اصطلاحات بخوان مثل کلمه و اسم و فعل و حرف و غیره  
 و صفتی استعمال میکنند و پیش اهل عربیه حدیثی  
 معروف باشد و اسم امر که در وی داخل شود **مضارع**  
 در مباحث دلیل و محقق و صدق و اقیق و مانند  
 بریم اسم است که علی و ان را که از دو مورد مثلا  
 انرا نشان کاتب و از اموجه خوانند انرا نشان کاتب

انرا اسم الیه خوانند و حکوم علیه زاد علی موضوع گویند  
 و حکوم به را محمول و دویم شرطیه مصله و انرا کتب باشد  
 از دو قیسه که میان ایشان حکم کرده باشد باقیال  
 چون کلمات التمس ظالما کان الهما موجود و  
 ان را موجه خوانند و ان حکم کرده باشد بلب  
 اتصال چون لیس البنة اذا كانت التمس ظالما  
 کان للبل موجودا و اینرا اسم الیه خوانند و دویم شرطیه  
 مصله و انرا کتب است از دو قیسه که میان ایشان  
 حکم کرده باشد باقیال یا سلبا بقضال و مصله

این کتب در دو مورد در اتصال و سلب



بر آنست اول حقیقه که در وی حکم کرده باشند بافضال  
 در صدق و کذب چون العدد اما روج و اما فرد و اینرا  
 موجبه حقیقه خوانند و یا حکم کرده باشند بطلب انفضال  
 لکن العدد اما زوجا و منقسمتا الی مثلث و اینرا  
 سئاله منفصله خوانند و در وی مانع الجمع که در وی  
 حکم کرده باشند بافضال در صدق فقط و یا  
 بطلب انفضال چون هذا الی الی اما حجر و اما شجر و این  
 هذا الی الی اما حجر و اما حبه و سیم مانع الخلو  
 که در وی حکم کرده باشند بافضال در کذب فقط

و یا بطلب انفضال چون هذا الی الی و اما الا حجر  
 و اما الا حجر و لیس هذا الی الی اما شجر و اما حجر  
 و دلیل چون رکت شود از جلیات صوف اینرا  
 قیاسا خوانند و در وی چهار شکل منفصل  
 کرد و بیان این معنی آنست که چون قضیه  
 حملیه کتب محمول بامو منوع مجهول باشد اما متع  
 شود بموقوفی که اذرا هر یک از این مو منوع مجهول  
 قضیه مطلوبه لشیق باشد تا بواسطه آن در  
 نت بسته محمول بامو منوع که مطلوبی است معلوم



شود مثلاً **ج** که محمول است با **ب** که مفعول  
 است چون محمول باشد **آ** متوسط شود پس اینجا  
 سه چیز با **ب** **آ** مفعول قصیده مطلوبه **ج** محمول  
 قصیده مطلوبه **ب** متوسط پس اگر متوسط  
 محمول شود مفعول مطلوبه را و مفعول شود از **آ**  
 شکل اول خواستد چون کل **ب** **آ** و کل **ج**  
 مکل **ب** **ج** و اگر برعکس این باشد شکل چهارم  
 خواستد و این بعید از طبع است چون کل **اب**  
 و کل **ج** **آ** و اگر متوسط محمول شود هر دو را از **آ**

شکل ثالث خواستد چون کل **ب** **آ** و لا شقی من **ج**  
 فلا شقی من **ب** **ج** و اگر هر دو را مفعول شود از **آ**  
 شکل ثالث خواستد چون کل **اب** و کل **ج** **آ** مفعول  
**ب** **ج** و اگر دلیل رکب شود از منصلة و با از  
 منصلة از اقرار استثنای خواستد مثلاً مثال  
 منصلة کما کان هذا البقی اننا ناکان  
 حیواناً لکنه انسان فهو حیوان لکنه لیس حیوان  
 فلیس بانسان مثلاً منصلة هذا العدد  
 اما زوج و اما فرد لکنه لیس زوج فهو فرد



لکنه نفع هودوج فلیتر بفر د لکنه لیس بفر د هودو  
زوج لکنه هود فلیتر بفر د هود هر کلی را لکنه  
با کلی دیگر از یک و جبر از چهار و جبر عالی و جبر  
نباشد که ان مایلنه است و مساوات و عموم  
و خصوص مطلق و عموم و خصوص من وجه زیرا که  
اگر هیچ فرد از افراد ان دیگری صادق نیاید  
مباینه است چون انسان و فرس و اگر هر یک  
بر جمیع افراد ان صادق اید مساوات است  
چون انسان و ناطق و اگر یکی بر جمیع افراد ان دیگر

صادق اید و ان دیگر بر بعضی ان یک صادق نیاید  
مجموع خصوص مطلق است چون حیوان و انسان  
که حیوان بر همه افراد ان صادق اید و انسان  
بر بعضی افراد حیوان چون فرس و غیر ان صادق  
و هر یک بر بعضی افراد ان دیگر صادق اید و غیر  
افراد او هم صادق اید عموم و خصوص من وجه  
چون انسان و اسب که هر دو بر انسان در  
صادق اید و انسان بر غیر اسب صادق اید  
چون انسان و هندی و اسب بر غیر انسان صادق



ما من دجاج بر متناهیان هبته از هم متفرقت  
 نباشند و متساویان هبته مجتمع نباشند و خاص  
 بی عام مطلق نباشد  
 من وجه و در یک ماده نام مجتمع شوند و هر یک  
 بر ماده ماده افرازی باشد منت الکتاب چون  
 الملک الوهاب علی قدر الحقیقه لا شیء منهم فی الحقیقه  
 العبد المذنب علی ابراهیم المومنی الحمدانی فی ثلث عشر  
 من شهر ربيع الثاني من شهر سنة الف و ثمان مائة و ثمان  
 من الهجرة النبویة علی الف و ثمان مائة و ثمان  
 ۱۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم



بسم الله الرحمن الرحيم  
 حرف اللسان نحو ثاء اولی عطف  
 واری نماید الی انت خاتم النبیین لجره یعنی کوبد الت زیبا  
 خداوند بجهت حق افتخار بنده و ملایم است تمام  
 کلمات عربیست هم بود نامشروع فعل  
 همچو با الله اقدس فرزند عباد وندی خورم کند  
 اسم فعل و اسم است باء داخل است اسم  
 آنچه میزان بود درین فاء عربی آمده است  
 هر چه اندر مقابل آنها حرف اصل است بافتن را  
 بلکه با هیچ با غیر نیست را بدین آن که خبر دیگر  
 کرد حرفها یا جار لام را کن بعد از آن کوا

و آنچه باشد زیاده از موزن ممکن اورا بینه افزون  
 هر جا کرد اسم فعل بدید از خود برون مدانند  
 چیست دانی بخود آن کلمه که حرفش بود اصولی  
 هر چه حرف بود در اصل بود در حساب نرید خواهد بود  
 حرفهای اصولی و ثمار کاه در فعل است کاه  
 لبک در اسم بن معنی سخن و مدح و نه های اصل سخن  
 چون سه حرفی بود نکرده چار حرف بود رباعی خوان  
 پنج حرف بود از آن تعبیر بنحی می بود صغری و کبری  
 قسم اسم ای عقلی علم چون نکرده بود جبره  
 مرداده بنای مختلفا فرس و نرس و جبر پس کف است  
 عضد است ای چه فعل مردانکه عنق و کمر مطلب  
 و در باحی است اسم پنج سبب که از آن پنج نه فرزند کاست  
 جعفر دهم و کبر و شرف بر فطرت ذریع از بر کن



شد خامس چهار ضعه در <sup>نخت</sup> که ازها سفر جلد است  
 حجر بر قرع و <sup>طلعت</sup> یاد کبرش که صعب <sup>حجب</sup> است  
 صغها و زید بسیار <sup>ست</sup> نظم از هر ضبط دشوار است  
 و خامس بنامده است <sup>مکر</sup> غریب قیاس را بگوید  
 و تورات بر غریب <sup>ست</sup> بعد از آن خند در <sup>ست</sup> کمال  
 چون ناله است <sup>ست</sup> که بود در محراب <sup>ست</sup> انشراح  
 فعل فاعل است <sup>ست</sup> باز فعل مضارع <sup>ست</sup> انزل  
 فعل فاعل است <sup>ست</sup> فعل چون ثوبه فعل <sup>ست</sup> ضم  
 و یک بد است جمله ده <sup>ست</sup> آنچه مشهور است <sup>ست</sup> کمال  
 باب افعال بعد از آن <sup>ست</sup> و زید ان مفاعله <sup>ست</sup> فعل  
 ماضی این <sup>ست</sup> حرف زاید یک <sup>ست</sup> شناساند  
 و آنچه باشد در آن <sup>ست</sup> افعال افعال <sup>ست</sup> دانای  
 پس فاعل <sup>ست</sup> کمال از <sup>ست</sup> همه <sup>ست</sup> شمر

حرف زاید شد در <sup>ست</sup> افعال که وزان و <sup>ست</sup> فعل  
 چون رباعی <sup>ست</sup> اینجا نامده غیر فعله <sup>ست</sup> اصل  
 در مذکور بنام فعله <sup>ست</sup> که یک حرف زاید است  
 و در نامده کنی در افعال <sup>ست</sup> هست <sup>ست</sup> بددی <sup>ست</sup> فعل  
 حرف علت <sup>ست</sup> حرف و ای <sup>ست</sup> که بصر صغها <sup>ست</sup> شان کمال  
 باشند ان صغها <sup>ست</sup> را <sup>ست</sup> بر تو سازم <sup>ست</sup> مفضل <sup>ست</sup> فعل  
 حرف علت <sup>ست</sup> ججا و فای <sup>ست</sup> کمال <sup>ست</sup> مثال <sup>ست</sup> با اند  
 و بود جای <sup>ست</sup> حرف <sup>ست</sup> و بود جای <sup>ست</sup> لام <sup>ست</sup> ناقص  
 و بود <sup>ست</sup> لام <sup>ست</sup> با <sup>ست</sup> لام <sup>ست</sup> پلیر <sup>ست</sup> کمال <sup>ست</sup> دار <sup>ست</sup> زاید  
 که بود <sup>ست</sup> لام <sup>ست</sup> مفعول <sup>ست</sup> است <sup>ست</sup> مفعول <sup>ست</sup> اگر <sup>ست</sup> کمال  
 هر بنای <sup>ست</sup> که <sup>ست</sup> دارد <sup>ست</sup> نام <sup>ست</sup> مهموز <sup>ست</sup> اختیار <sup>ست</sup> زاید  
 است <sup>ست</sup> فاعل <sup>ست</sup> که <sup>ست</sup> مذکور <sup>ست</sup> در <sup>ست</sup> مقابل <sup>ست</sup> زاید  
 که بود <sup>ست</sup> فاعل <sup>ست</sup> که <sup>ست</sup> مهموز <sup>ست</sup> زاید <sup>ست</sup> زاید



در تلاطم مضاعف از ادان که بود عین سلام و یک  
در رباعی مضاعف از ادان که نماید ترا بوقت شاد  
فاولام تخت او بقیع منجان چه عین سلام و یک  
هر چه باشد و رای بر آسالم است صبح از انام  
مصدر است اسم اگر بود اخوان می سر و نیک  
مرغان مصدر که فتنند زو بناها بی تکلف  
همچو ماضی و همچو مستقبل مجد و فخری از فخری  
بعد از ان اسم فاعل و مفعول که بود همچو فاعل و مفعول  
در تلاطم مجرد سالم من بود باهای و نیک  
عدد صیغها در زفعال چارده کو اگر کنند  
نمر صغایر و نمر صغایر من و مخاطب چه فکر یک  
سه زهر من اسیران به نیا های مختلف  
دو میانه بود مکاتیب که هم از خود کنند و نیک  
نظم و مدح نظم مع این  
ضربت ضربت

امر خا خور فعل مضارع که مخاطب بود شود حاصل  
تا بیفکن ز فعل مضارع بین که سابعه تاجه دار  
ساکن از نیت حرف بعد از کون از صیغهای امر بنا  
و ر بود ساکن از نیت بعد از بلنداء جوهره نایند  
حرف پیش از لخر را نیکو اگر از او در ضمه اش  
هر چه باید بود فاعل و مفعول و رنه از انیکه کن موصوف  
حرکت بلکه حرف علت کرد از مفرد مذکر که  
نوز بینکن ز صیغها الا انکه باشد جمع نا  
باهای مثال پنج بود یاد کیش که به زنج جو  
یای مفتوح که لازم و اولند میانان قایم  
بر زبان کاه نقطه قبل واجبند سقوطان قبل  
که بود بعدا و همزه و از عقب کس هم بین نا  
از برای موافقت با و اورا حذف کن در هر جا  
فتح یا کوه که شود زایل صیغه کرد در ماضی خود  
یای ساکن که باشد از نیت منقلب بود و او هم



و او ساکن یا نور قبل گرفت بعد کسره چون اجل  
 در بضع داشت کسره اولضا و او از چون بعد از آن  
 کسره یا خوف خلق بود قبل یافت با فتحه لاجرم تبدیل  
 و او میانه که از سکون عیال و زیپه فتحه بر زبان جاریست  
 چون بود بر مذاق طبع قبل با الف هست واجب التبدیل  
 و او با ما اگر بود شبت بعد فتحه موضع حرکت  
 با الف واجب تبدیل از قبیل و بیاع جوی  
 چون دو ساکن فراموش اولین حرف این دوم غم  
 جای استان جای مجاز و نه بماند چنین ندانند  
 چون یک ساکن است قبل نیست اسلاد درین سخن  
 فاء و خوف چه عین شد که بضم که بکسره شد خوف  
 نایب و بعد از آن در حال خمه بر او کسره بر ابدال  
 بر هر کسره دست غم و زچه شد بدین فتحه فاء  
 دانند که از کسره و فتحه اول امد از عین نشان بمان  
 هرگاه ثلاث کابیان چونکه بر حرف علامه اند  
 که بیکیارشان بینداند که بمقابل منتقل سازند  
 باب خوف چه در شمار آید در ثلاثه هم این هم آید

و او چون در طرف شود مذکور که بود حرف مسافر مذکور  
 قبلان و او واجب است یا هست این حکم مقرر است  
 چون خوف و او در رابع که نباشد عقیدت و رافع  
 بخاکند تر یا هم پیش بدل هم بودی و در میان قبل  
 و او یا چه فرار سند طبع کا و این با سکون بود منضم  
 و او را یا کنند و بعد تمام در هم آن هر دو را کنند  
 از دو هم میزدن و این ساکن بدنگاه دار و این  
 حرکت از همزه اول کند و در اینجا و قبل  
 چون بیکیار دو حرف میزد که دوم لازم الکو  
 درج کرده است و این دوم جای است یا لازم  
 شتر بود حرف و آن ها فار کو عین و عین همزه و  
 اصل فعل یا فعل است سبب حذف همزه را بنام  
 مستم که انکانه بود چون ز تخفیف بکسران بود  
 از همزه یک بیندازند مابقی را بفتح آن سازند  
 امر عاقل و دو دیگر اصل همزه امر را صوفی و در  
 عن صلد قناد اول عوض قناد را بداند و بنال  
 و او یا چون زیپه شود و از الف را که بامندان زاید  
 بی در فتح ثلثان هم جای می شود همزه چون کسره



بسم الله الرحمن الرحيم  
 بنام کورد کا و جلوت که بسم الله بر لقمه نکند  
 بپزد خلد بر مصطفی کوی درودی محابا چون دعا  
 بداد لاد کرام و خاندیش بر اصحاب کزین باد ریش  
 کتابه زاد ما را تا جوائیم پس آنکه معنی او را بداییم  
 بنادر ضبط این ابیات اگر خواهی وقوع اندر زبان  
 چنان گفت است عبد القادر که باشد عامد اندر نحو  
 از آن لفظی بود با مشت قیاسی با سماعی بان پیش  
 قیاسی معنی با زبان سماعی در عالم معنوی بنور ذی  
 سماعی پیروزه نوع معنی که معنی هر حرف نوعی است  
 چه با من الی فی رحمتی چو لام رتبع نادر است  
 علی و صند و مند بکر علامه عدا با کاف تا بشناس خوا

عبد القادر (طرح می)

دوم نوع است شریع و مشابه با افعال اربابان آن ترابه  
 لعل لبت لکن کان محقق از بدایه آن آن  
 کند منسوب هر یک به بند خبر مرفوع باشد انکار  
 خلاف این بدان معنی که که معاد است از بدایه  
 کند یاد هیوا و است چو او او همه مضامین  
 ان لن کی اذن هر چاره که در مضامین مضارع  
 کند جزم مضارع لم و لا چو ان بالام امر و نهی  
 بود اسمها این از ما چه ای یا حبیبها یا انما  
 متامنها که جزم اصلا که در معنای هفتاد و هشت  
 زانما چادر دیگر می نمایند که قسیر منسوب دارند  
 زینت نانه که یاد کنند که این کم کلام اندر  
 روید بله و نیک و عمل علیک امراء اخا  
 که امیرها را بود لهام و لهی و لهی و لهی



دو کوهها باشد بدارش اگر مرفوع داری اسم را به  
 زافعالی که دارد نام قضا بجو اسم مرفوع ای دل آرا  
 خبر منصوب چون مازال چه صادر کان اسمی است  
 چه اخفی ظلمات اصبح نا که مافعالی است و مارج او  
 مقارب چار فعل امدراد عی و کاد و کرب است و  
 کند این چار فعل ای مردار بر رفع است خبر فعل مضارع  
 چه بنیم بشرباء حبیل بود این چار فعل مدح نام  
 کند اسمی بر فعی بالکفلام که مقصودان بود از مدح  
 در افعال است و نظیر دو امر از بعدشان منصوب  
 جت خلعت و علمت و در حدیث چون زعمت خلعت  
 عوامل کان قیاسی بود بران ترتیب کا و ل و ک و د  
 قیاسی هفت عامل در افعال چه فعل و اسم فال و محقق  
 ی و زان اسماء مفعول و فاعل می فعل علی الاطلاق اصل

مفرد

اضافت اسم نام مفعول صفت مصدر بکونیم و  
 صفتی است که از مفعول شتم اسم مضاف به مرفوع  
 بعضی اسم سالم زافعال قیاسی و اقام است این حکایت  
 دو عامل معنوی بنوعی است یک در مفعول دیگر در فاعل  
 و عامل بود در فعل مفعول  
 تمامی گفته شد این صد عامل

نام شده در روز سه شنبه در نوزدهم

ماه ریح الاخر ۱۲۳۳

این کتاب از جانب صاحب این در رفع عاید

مجموع این سال را در شصت و هفتم

امید از خواننده این کتاب را بفرستد

یا یافند

محمد

شیرازی



۱۵۴  
 امانت منکم مرکب را  
 بهر دو روز منکم شد  
 لطف  
 صفا  
 مودت و محبت  
 آمده

امانت منکم  
 بهر دو روز

۸  
 صان هذا الكتاب  
 احسن الله بالهدى

علم بن احمد  
 ابن بابويه  
 رشتی  
 در سنه ۴۰۰  
 قمری

لهم دار السلام عندنا  
 وعدنا بكم عاقلنا

بعد از این  
 در سنه ۴۰۰  
 قمری



هَذَا بَيِّنَاتُ  
 الْحَقِّ لِنَفْعِنِ  
 وَبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي فضّلنا العلم  
 ورفع شأنه وكبرنا الجهل وخفّض  
 مقداره والصلوة والسلام على  
 خير خلقه محمد رافع عماد الدين  
 على آله واصحابه واتباعهم وجميع  
 التابعين **أما بعد** حين گوید  
 کاتب این حرفی نامضبوط وجامع  
 کلمات نامربوط بخوبی بن علی کریم  
 غفر الله ذنوبها وکشف غمها وجمعا  
 که این مختصر است در علم نحو که بر این

باز

سیاق بر سبیل ارجحان نوشته  
 شد تا الناس بکماله افاضل متوجه  
 کمال و کرم علما و مر و فضلا و  
 عصر است که نظر اصلاح درین  
 نفرمایند و کاتب داد این جرات  
 معذور و در اندکان **الکامور**  
 معذور و این مختصر مبتنی است بر  
 مقدمه و سه باب **مقدمه**  
 در تعریف کلمه و مرکب و عامل و  
 و عرب مبتنی و ثبوت و جمع و منصرف  
 و لا ینصرف **کلم** لفظ است  
 که دلالت کند بر یک معنی و آن سه  
 شمس است اسم و فعل و حرف **اسم**  
 کلمه است که دلالت کند بر معنی



در نفس خود و مفترن نباشد یکی  
از زمانهای سه گانه چون **حرف**  
و فرس **فعل** کلمه البت  
که دلالت بر معنی در نفس خود و  
مفترن باشد یکی از زمانهای  
سه گانه یعنی ماضی و حال و مستقبل  
چون **مضرب** و **مضرب** و **مضرب**  
**حرف** کلمه البت که دلالت بر معنی  
در غیر خود چون **الذی** یعنی  
دو سرای که معنی ظرفیت در **ذکر**  
دارد محقق نمی شود **مرب** و کلمه  
باشد با پیشتر که با هم مرکب  
که باشند و آن چهار قسمت  
**مرب** است **استاد** و آن دو نفر

بند اول

مبتدا و خبر و فعل و فاعل چون  
زید قائم چون قام زید و معنی هر یک  
از اینها ذکر خواهد شد انشاء الله  
و این مرکب را جمله و کلام نیز گویند  
و بد آنکه تنوین و نون تانیة و نون  
جمع از مضاف بسبب اضافت سیاق  
شود **مرکب** **انما** و آن چنان باشد  
که اسم را با اسم دیگر باز خوانند چون  
علام زید جزء اول را مضاف گویند  
و دویم را مضاف الیه و مضاف الیه  
همیشه مجرور باشد **مرکب** **بنا**  
**ع** و آن نه لفظ است احدا عشر  
استا عشر ثلثة عشر اربعة عشر  
خمس عشر ستة عشر سبعة عشر  
ثمانية عشر تسعة عشر **مرکب** **منع**  
**مرف** و آن چنان باشد که دو لفظ



را یکی کرده باشند و نام که با نام جا  
نهاده باشند چون معبد بکرب و  
بعید و این مکر را مکر مزجی نیز  
گویند **عامل** کلمه است که کلمه دیگر  
را بر رفع یا نصب یا جرح کند و آن کلمه  
دیگر را معمول خوانند چون جاء زید  
در این زید او مرید و زید و این  
افهام اختلاف آخر او را غیر خوانند  
**معرّب** است که آخر او با اختلاف  
مختلف شود چون جاء زید و در این  
زید او مرید و زید **مبني** است  
که آخر او با اختلاف عوامل مختلف  
شود چون جاء هؤلاء و در این هؤلاء  
و مرید هؤلاء گویند هؤلاء اول  
در محل رفع است و هؤلاء دوم  
در محل نصب و هؤلاء سیم در محل

جرح **نشیه** است که در آخر مفعول  
الفی و نون مکسوره آورده باشند  
یا یا یا ماقبل مضنوع و نون مکسوره  
آورده باشند چون سلمان و سلمه  
**جمع** بر دو قسم است سالم و مکسر  
**سالم** بر دو قسم است مذکر و مؤنث  
**مذکر سالم** است که در آخر مفعول  
او و اوی ماقبل مضنوع و نون مضنوع  
آورده باشند یا یا یا ماقبل مکسوره  
و نون مضنوع چون مسلمون و مسلمین  
**مؤنث سالم** است که در آخر مفعول  
او و الف و نون آورده باشند چون  
مسلمات **جمع** بر دو قسم است  
سالم و مکسر **مکسر** است که در مفعول  
او نصب بر کرده باشد تا مفعول جماعت  
دهد چون رجال در جمع جبل و افراس



در جمع فروع و متاجد در جمع مجدد  
 انواع این بسیار است **غیر صرف**  
 است که دو سبب از استامنه  
 در او باشد یا یک سبب که بجای  
 دو سبب نشیند و صرف بخلاف او  
 و استامنه صرف نه است و از این  
 نوع صرف اند **عرب** دو بیت نظم کرده اند نظم  
 عدل و وصف و نایب و معرفت و عجم  
 نیت **نیت** ترکیب جمع هم ترکیب و التون را  
 این بیت بر معنی هر منقلبها الف و در زن عدد و  
 فایده **نیت** هذا القول تقرب **عبد الله**  
 عمل و وصف **نیت** که اسعی را از وضع خود بغیر کنند  
 و معنی آن نکود چون عمر که در  
 وال **نیت** عام بوده است و ثلث و مثلث  
 که در اصل ثلث و مثلث بوده است  
 الف نزل را **وصف** لفظیست که او را معنی با

کوب

که هر جا که امغه یافت شود انلفظ را  
 احاطه می توان کرد چون احمر سرخ که  
 رنگ سرخ باشد احمر نوا گفت  
**تانیث** در قسم است لفظی و معنوی  
**لفظی** نیز در قسم است بالف و بطا  
**بالف** نیز در قسم است مقصوره چون  
 حب و مد و ده چون حرا و هرب  
 از آنها بجای دو سبب نشیند و **بطا**  
 چون فاطمه و شریش است که علم یا  
**علم** است که نام چیزی معین باشد  
 چون احمد **معنوی** است که نام  
 مؤنث باشد چون زینب و شریش  
 صلیه است **واکر** و سطر مخزن  
 نباشد باز باده بر سه حرف نباشد  
 با عجمه نباشد چون هند شاید  
 که او را صرف دارند و شاید که لا

التانیث الکل لفرج  
 فحقی و الدلفظی



بنصرف و زینب و سف و ماه و جور  
 واجب است که لا بنصرف باشد  
**عج** است که در فارسی نای  
 بوده باشد چون ابراهیم و شرو  
 شرطش نیز علیت است ولی باید که  
 متحرک الوسط باشد باز داده بر سه  
 حرف پس نوح مصروف باشد و شرو  
 و ابراهیم منع یعنی لا بنصرف **جمع**  
 است که بعد از الف تکسیر او و کما  
 متحرک باشد چون مساجد و  
 دو آب است و حرف میانه ساکن  
 چون مصایح و این جمع بجای دو سبب  
 نشیند **کیب** شرطش است  
 که اضافی و اسناد و مبتدا نباشد و باید  
 که علم باشد چنانکه گذشت شد  
 بعدیک و معد یکرب **والف**

**نون** زائد است اگر در اسم باشد باید  
 که علم باشد چون عمران و اگر در  
 صفت باشد باید که در لغت آخر  
 مؤنث او نزود چون سکران و  
 رحمن **وزن** فعل منباید که منصوب  
 باشد بفعل چون شمر و ضرب یا  
 در اول **مضارع** باشد چون احمد و شکر  
 و ثعلب و زجس و بدانکه کس  
 و تنوین در لا بنصرف نزود و غیره  
 را مصروف توان داشت از برای مؤنث  
 شمر چون اعد ذکر نعمان النام  
 آن ذکر **هوالمسک** ما کرر **نقص**  
 یا از برای مناسب کلام چون  
 سلاسل و اغلاط و باید دخول  
 الف و لام تریف چون نظرت المصاحف



با باضافت چون مهرت با احد کم جانشان  
 بکسر باشد و بد آنکه غیر منصرف که  
 علمیت دارد چون شکر پرش کنند منصرف  
 شود چون رب احمد لغبت **معرب**  
 بحسب اعراب بر دو قسم است بحر کشت بحر  
 معرب بحر کشت پنج قسم **اول** آنکه رفش  
 بضمه باشد و مضبش بضمه و حرف  
 بکسر و آن در مفر و منصرف باشد و  
 مکسر منصرف بوزن جاء زید و جاء  
 و رایت زید و رجا الا و ریت زید  
 و رجا **ثانی** آنکه رفش بضمه باشد  
 و مضب و حرفش بضمه و آن در غیر منصرف  
 باشد که بوزن جاء احمد و رایت احمد و رایت  
 باحد **سوم** آنکه رفش بضمه باشد و  
 مضب و حرفش بکسر و آن در جمع مؤنث  
 سال باشد که بوزن جاءت مسلمات

در پیش

در استقامت و مهرت مسلمات  
**چهارم** آنکه اعرابش در مهرت است  
 تقدیر می بود و آن در اسمی باشد که  
 لغزش الف باشد باضافت باشد  
 بیاء متکلم که بوزن جاء موسی و غلامی  
 و رایت موسی و غلامی و مهرت موسی  
 و غلامی **پنجم** آنکه رفش و حرفش تقدیر  
 باشد و مضبش لفظی و آن در اسمی باشد  
 که لغزش هاء باشد مکسور باشد که  
 جاء الفاضل و رایت الفاضل و رایت  
 با الفاضل **معرّب** چهار قسم است  
**اول** آنکه رفش بواو باشد و  
 مضبش بالف و حرفش بواو و آن در  
 مشرک اسم باشد ابی الحکم و هن  
 فکرم و مال و در کاه که بوزن  
 باشد یعنی بیاء متکلم که بوزن جاء ابوک



وراثت با لانه و میراث با پسر **دوم** انکه در  
 بافت باشد و نسب و جانش با ما قبل منقول  
 و ان در تنسبه باشد و در ایشان و کلا  
 کاهی که کلام مضایف باشد بضرر کوه  
 جانشینان و کلا هم او ایشان وراثت  
 و کلامها و اشنین و میراث مسلمین و کلامها  
 و اشنین **سیم** انکه در نفس بود و ما قبل  
 مضایف باشد و نسب و جانشین با ما قبل  
 مکسور و ان در جمع مذکور سالم باشد  
 و الو و مشر و نال شعون کوه خالص  
 و الر و مال و عشرین رجلا و وراثت مسلمین  
 و اولی مال و عشرین رجلا و میراث مسلمین  
 و اولی مال و عشرین رجلا **چهارم** انکه در  
 بنقد بود و او باشد و نسب و جانشین با ما  
 لفظی و ان در جمع مذکور سالم باشد کاهی  
 که مضایف باشد با اشکام کوه جانشین

وراثت مسلمین و میراث مسلمین **اعلام**  
 مسلمین و رجال دفع مسلمین بود و ان  
 با مضایف مضایف شد مسلمین بماند و  
 و با جمع شد بود و اول ساکن بود و  
 بیاء کردند و بارادریا ادغام کردند  
 مسلمین شد مضایف بهم را برای بابکسر  
 بدل کردند مسلمین شد **باب اول**  
 در اسماء و در او چند فصل است **فصل**  
**اول** در توابع و ان پنج است صفت  
 عطف بیان تا کید عطف بحرف بدل  
**صفت** است که دلالت کند بر معنی  
 که در اسم پیشتر او باشد چون خاندان  
 فاضل که رجلا موصوف است و فاضل  
 صفت او **عطف بیان** تا بعین غیر  
 که از صانع منبوع کند چنانچه شخصی را از  
 حضرت کشته باشد و بعد مشهور تر کوه







ضربش تا و زید مکر که فاصله باشد  
چون ضرب الیوم زید و اگر عطف کند  
بر ضرب بر و عاده جار لازم باشد  
چنانچه مردن با و زید **مانند**  
بدانکه در صفت باعتبار موصوف باشد  
چنانچه جار جمل فاعل باشد که مضاف  
صفت و موصوف در اعراب و تعریف  
و تشکیروند کبر و ثانیث و افراد  
تثنیه و جمع مطابقه حاصل باشد  
**و اگر** باعتبار متعلق موصوف باشد  
چنانچه رجل عالم ابو که صفت علم  
بدان را حاصل است باید که در  
تشکیرو اعراب و افراد مطابقه با  
و در باب احتیاج بمطابقه نیست  
توان گفت جائز رجل موصوفه  
**و اگر** جمله خبریه باشد صفت

باشد

باشد باید که در جمله خبریه باشد  
که با موصوف عابد باشد چنانچه جار  
بفرب علامه که در برب ضربیه است  
راجع بر جمل **فصل دوم** در معرفه  
و تشکیرو **معرفة** هفت قسم است اول  
مضمر است چون نا و نیست و هو  
موصولات چون الذي و من و ما **سوم**  
اسما اشارت چون هذا و ذاك **چهارم**  
اعلام چون زید و عمر **پنجم** معرف  
باللام چون الرجل **ششم** معرف  
بند چون يا رجل **هفتم** مضاف  
بمعرفه چون غلام زید و ذکر اعیلام  
و مضاف گذشته است و معرف  
بلام واضح است و ذکر باقی خواهد آمد  
انشاء کلمه **و تشکیرو** چهارین **هفت**  
قسم است و معرفه داردین دو بدیث



ضبط کرده اند **شعر**   
 اسماء اشارت موصول   
 و ان اسم که بر سرش رود لام   
 با حرف تدا مضاف و زان پس   
 با جمله ضمیر است اعلام   
 هفت نوع بود معارف ای بر دین   
 گویم همه یک یک بنویسید یک   
 موصول اشارت نهادی و مضاف   
 با معرفه بلام اعلام ضمیر **فصل**   
**سیم** در مبدا و خبر مبدا اسمی   
 است که هیچ عامل لفظی در او زنی   
 باشد و از آن خبری باز دهند چنان   
 زید قائم که زید مبداست و قائم   
 خبر او است **شرط** مبدا است   
 که معرف باشد و اگر نکر باشد باید   
 که تخصیص یافته باشد بجز چون جمله

عالم فی الدار با باضاف چون غلام   
 رجل فی الدار با با استفهام چون   
 ارجل فی الدار ام ایضاً با بقی مضاف   
 خبر منک با بانکه خبر مبدا و فعل او   
 باشد چون شراقرق انا ب **یا بقول**   
**خبر** چون فی الدار رجل با بانکه   
 اصل مفعول مطلق بوده باشد چون   
 سلام علیک که در اصل سلت **سلا**   
 علیک بوده است سلت را حذف کرده   
 اند و سلام را بر رفع کردند سلام   
 شد و بدانکه معنی مفعول مطلق در   
 انشاء معلوم میشود **حبی** تعریف   
 خبر از محبت مبدا معلوم شود و   
 در خبر است که مفرد باشد چون **خبر**   
 زید قائم **و اگر** جمله باشد باید   
 که در آن جمله خبری باشد تا مبدا



بمبداء چنانچه زید غلامم فاسم  
 که زید بمبداءست و غلامه بمبدای  
 دیگر و فاسم خبر غلامه و این خبر در  
 محل دفع است که خبر زید باشد  
 و ضمیر به که مفصل است بعلامه راجع  
 است بزید و گاه باشد که غایب حذف  
 کنند و فاعلی که قرینه باشد چون التمن  
 عنوان بدرهم که درین تقدیر است  
 که التمن عنوان منتهی بدرهم منتهی را که فاعل  
 است حذف کرده اند و گاه باشد که  
 مبداء را حذف کنند و فاعلی که بقرینه  
 توان دانست چنانچه کسی ماه نو طلبد  
 گوید اهل لاد و الله یعنی هو اهل لاد  
 والله یا اهل لاد و گاه باشد که  
 خبر را حذف کنند چنانچه لولا زید  
 لکان کذا یعنی لولا زید موجود بود

که خبر

که خبر است حذف کرده اند و گاه باشد  
 که هر دو را حذف کنند چنانچه شخصی  
 گوید از زید فاسم تو گوئی نعم یعنی نعم زید  
 فاسم **فصل چنان** در اسماء اعداد  
 و اصدان دو اند ده اسم است واحد  
 ناعشر و مائة و الف و بانه بترکیب  
 حاصل شود چون احد عشر و چون مائة  
 و اثنان و عشرون و **بدانکه** بعد از اینها  
 عدد را سقی باشد که ان اسم را نیز خوانند  
 چنانچه عشرون رجلاً که رجلاً هم از  
 عشرونست و اعراب هم از بدین تفصیل  
 است واحد و اثنان خود هم از بدینند  
 ثلثه ناعشره هم از ایشان است و محو  
 باشند و محسوس گوئی جانشی ثلثه رجلاً  
 و عشر نسوة و **بدانکه** از ثلثه ناعشره  
 مذکر نادر آورند و جهه مؤنث



تا در پیاوندند واحد عشر ناسع و  
شعون مبرز ایشان مفرد و منصوب  
باشد کو ۲ احد عشر جلا و شعون  
اثر و میانه و الف و صریح ترکیب با  
از ایشان مبرزش مفرد و مجرور باشد  
با مجموع و مجرور کو ۲ میانه و جلا  
و میانه و جلا و الف و درهم و الف و  
**مسئله پنجم** در مصغره و منصوب  
و این از جمله اجزای مضر نیست که  
در اینجا آورده شد **مصغره**  
مصغره است که اول اسم را مضوم  
کند و در دوم مضوم و بعد از آن  
بسیار کن بیاوردند و اگر برائی  
باشد یا خامس و یا بعد یا و مکی  
کند و حرف پنجم در خامس و  
کند و اگر هفتم از هفتمی باشد

بهمین

در مصغره و غایت آن نکند و  
امشدها **رجل** مردی در مصغره  
**رجل** در هم در همی در مصغره  
در هم **سقطین** هر که در مصغره  
سفر **مضیع** چراغی در مصغره  
مصباح **منسوب** فاعل است  
که با ۲ مشدده در آخر اسم آورند  
چون کرمانه و بعد از ۲ و همدان و اگر نا  
ثابت در لغت کلمه باشد حذف کند  
چون بصره در بصره و اگر در آخر اسم الف  
مدوده باشد هم را بیاوردند و اگر  
بد **بوا** و او کند چون جوار  
و اگر الف مضوم باشد چون  
در این سه وجه باشد جلی  
حب لوی و جلا و قی و جلا و قی  
که نسبت بفعله کند ضمه گویند



بفتح عین و چون خواهند که  
 بلفظ جمع کنند نسبت بمفرد او باید  
 کرد پس در نسبت بقرائن ضعیفی باید  
 گفت **مسئله ششم** در اسماء غیر  
 ممکن یعنی مبنی و آن هشت نوع  
 است **اول** مضمورات و این پنج است  
**رفع** متصل چنانچه از ضربت نامرین  
 و از ضربت نا بفرین **رفع** منفصل  
 چنانچه از انا نا هین **منقول** متکسر  
 چنانچه از ضربت نا مرین و از اسمی  
 نا اتمین **منقول** منفصل چنانچه  
 از ایا **لے** نا ایا هین **عجده** **ثانی**  
 چنانچه از غلامی نا غلامین **ثانی**  
 اسماء اشارات **مفرد** مذکور ذوات  
 و ذاک و ذلک **مفرد** مؤنث نا و هئا  
 و ناک و نلک **تثنی** مذکور ذان و ذین

و هذان و هذین و ذانک و ذینک  
**تثنی** مؤنث ثان و هاین و هاین  
 و هاین و نانک و نینک **جمع**  
 مذکور و مؤنث اولاد و اولاد و اولک  
 و هؤلاء و نصفه بر اسماء اشارت چنین  
 باشد **سیم** موصولات و اینها  
 بیابان اولیا اولیاء الذی الذی  
 والذان والذین والذین والذین  
 والذین والذین والذین والذین  
 والذین و من بعض الذین و ما وای  
 و ایه و ذود و رخصتی و الف کلام  
 در اسم فاعل و اسم مفعول بمعنی الذی  
 باشد و بعد از این اسمها جمله  
 باشد که از اسم صله موصول گویند  
 و در این جمله ضمیر باشد عابدین  
 چنانچه الذین ضمیر که ضمیر صله موصول

تثنی  
جمع

پس



و هذا که مقصد است بفریب عابد است  
 بالذی **وصل** الف و لام اسم فاعل  
 باشد با اسم مفعول چون الضارب  
 نبدای الذی ضرب زید و المضراب  
 علی الذی ضرب **واکر** عابد مفعول  
 باشد حذف خبر جایز باشد و تضعیف اسم  
 موسولان چنین کند الذی بالذی بالذی بالذی  
 اللذی یون الذی الذی الذی الذی الذی  
**چهارم** اسما افعال و ان دو قسم است  
 بمعنی امر چون محلا افسد باش ایست  
 من در شوا من جهل باش ایست  
 پیش تو این فیه صمان کنند که فعل امر  
 کند **معنی** فعل ما چنانچه شأن جدا  
 شد امین چنین باد و ههات در شد  
 و این قسم همان عمل کنند که فعل ماکله  
**پنجم** اسما افعال و ان هر یکی باشد

که کتاب

که بیان حکایات از صوفی کتد چنانچه  
 قاف صوت الغراب که کلاغ باشد با  
 بان او اندر بجای می دهند چنانچه  
 از برای خوابیدن شتر **ششم**  
 مرکبات و ان دو قسم است **بنای**  
 و هر دو جزء او مبنی باشد اولاد  
 عشر که جزء اول او معرفت **نهم**  
 بعضی مرکب منع صرف و او را جز اول صیغه  
 باشد چون بعیدک و جزء دوم **مکمل**  
 و اعراب جزء دوم بعد در لا یصرف  
 گذشته **هفتم** کلمات و ان دو قسم  
 است کتابت از عدد چون کم و کذا  
 و کتابت از حدیث چون کیت و دیت  
 و کرا برای استفهام میباشد و او را  
 مستز منسوب باید چون کمر و کمر  
 صندل و از جنس میباشد و او را ممتز



محذوف باید چون که ماله انفت  
و اگر بعد از کم فعل باشد که در خبر  
که عمل نکرده باشد که مضروب باشد  
بان فعل **و اگر** حرف جر در سرش باشد  
باشد با مضاف الیه باشد مجزئ باشد  
**و اگر** این هر دو نباشد کم مرفوع باشد  
و مبتداء باشد و اگر ظرف باشد  
خبر مبتداء باشد چون که رجل ضرب  
و بکم رجل ضرب و غلام کم که رجل ضرب  
و کم ماله عند کم که یومئذ سفر **ک**  
**مشتعل** حرف جر چون اندواذا و حیث  
و مینه و این و انا و ایا و معذ و منذ  
و فیه که حرف جر نباشد و لدی و  
لدى و فط و عوف و ظرفی که مفعول هم  
باشد از اضافه چون مبتداء و بعد مینه  
باشد بر ضم و لا غیر و لیس غیر حاکم

همین

همین حکم دارد و ظرفی که مضاف  
باشد بحمله یا با ذشاید که او را  
مبتداء دارند بر فتح چون یومئذ مذکور  
و یومئذ **فائله** از جمله مبتدئ  
نه است که او را اسمای جانان خوانند  
در سر و جمله روند اول نشاء  
گویند و در و تم راجع و فعل مضارع  
را بجزم کنند در شرط و خبر هر دو  
ماضی را با معنی مستقبل بر ندان  
نه کلامه است **مینه** چون مینه زید  
اجلس و حیثما چون حیثما مذکور  
از کتب و مینه چون مینه نصر یا غیر  
**وما** چون ما تفعل افعل **ان** چون  
ان نگیب الکتب **انما** چون انما  
لسافر اسافر **این** چون این تفعل  
افعل **من** چون من نکر **اگر** **م**



**ا**یا چون قوله نعم ایا ما ندعوا  
 فله الا ستم الحسنه **وا**کر جزا و شرط  
 جمله اسمی باشد یا ما ضمه که **قد**  
 در سرش رفته باشد یا مضارعی که  
 حرف نفی غیر از لا در او رفته باشد  
 چون **فا** در اخرا و ردن واجب باشد  
**فا** تله بر سبیل اسطراد ذکر می  
**جمله** بر دو قسم **جمله** بر دو  
 است انشاء و خبری انشاء **اس**  
 اضر **فی** لا تضرب **استفها**  
 هل تضرب **متی** لئن تضرب  
**نرجی** لعلک تضرب **عرض** الا  
 تزل بنا فاضرب **خبر** قسم والله  
 لا تضربک کذا **ندا** یا زید **تجبت**  
 ما احسنه و احسن به **فعل** **مدح**  
 نعم ان جلد زید **فعل** **دم** بئر الجبل

زید **دعا** رحمه الله **خبر** هر چه  
 غیر از انشاء باشد و بدانکه  
 جمله خبری مصدری و کذب موصوف  
 شود پس **اگر** کسی که بید ضرب زید  
 توان گفت که راست میگوید یا در  
**اما** اگر کسی که بید اضر **معرض**  
 تضرب و نکذب توان شد  
**باب دوم** در افعال  
 و در آن چند فصل است **فصل**  
**اول** فعل دو قسم است معروف  
 و مجهول چنانکه در تفریع معلوم  
 شده است **فعل** معروف **اگر**  
 لازم باشد فاعل را بر رفع کنند و اگر  
 متعلق باشد فاعل را بر رفع کنند و اگر  
 معقول به را بضمی کنند مثلاً **لا**  
 حياء زید مثلاً **منعقدی** ضرب



زید عمر **بدا** آنکه هر فعلی که ضمیر باشد  
 بان پیوسته شده باشد فاعلش  
 ان ضمیر باشد چون ضربت ضربا  
**واکر** ضمیری بان پیوسته نباشد  
 چون ضرب فاعلش یا ضمیر مستتر باشد  
 چنانچه زید ضرب **با** اسبی ظاهر چنانچه  
 ضرب زید **دکاه** باشد که ضمیر پیوسته  
 منفصل باشد چون ما ضرب الا انا  
**فعل مجهول** مفعول ما لم یسم فاعله  
 را بر فاعل مفعول دوم و ضمیر را بضمیر  
 کند گوئی ضرب زید و اعطی زید درهما  
 و اعلم زید امر افاضله و همان بحث که  
 که در فاعل و مفعول کریم در مفعول  
 مجهول و می کنند و اگر فاعل معروف  
 یا مجهول مؤنث حقیقی باشد یعنی مؤنثی  
 که بازاء او جوائز مذکر باشد تا نیت

مفعول

فعل واجب باشد چون جائت امر  
**واکر** مؤنث لفظی باشد تا نیت فعل  
 واجب نباشد پس توان گفت طلعت  
 و طلعت الشمس مکلفین عمل ضمیر پیوسته باشد  
 که راجع باشد با مؤنثی چون الشمس طلعت  
 که این هنگام تا نیت فعل واجب باشد  
**واکر** معمولی که مشرک کند میان  
 معروف و مجهول و لازم و متعدی  
 و ان شش است **اول** مفعول مطلق  
 و ان مصدر فعلی است که بعد از ان  
 فعل ذکر کنند چنانچه ضربت ضربا و کما  
 باشد که مصدر فعلی بجهان مفعول بیافا  
 چنانچه شدت جالوسا **دوم** مفعول ضمیر  
 و ان دو قسم است طرف مکان و ظرف  
 زمان چون دخلت الدار و چون صمت  
 یوم الجمعة **سیم** مفعول له و ان مفعول



که علت فعل مذکور باشد چنانچه ضرب  
 نادینا که علت ضرب نادین است و ضرب  
 مفعول له را در شرط است **اول** آنکه  
 از فاعل فعل مذکور صادر شده باشد  
**دویم** آنکه مفعول له و فعل مذکور معقار  
 حاصل شده باشد چنانکه در مثال  
 مذکور نادین و ضرب فعل یک شخص اند  
 که با هم معقارند **و اگر** یکی ازین دو شرط  
 یا هر دو مفعول باشد لازم بر سرش باید  
 کوئی ضربت فلا تا بسو ادب **چهارم** مفعول  
 معه و آن مفعولیت که مذکور باشد  
 بعد از او بمقتضی معقار و معقار مفعول فعل  
 باشد که از پیش رفته باشد چون جاء  
 البی و الخیاب **و مفعول به** مفعول به  
 و آن مفعول است که فعل بر او واقع شود  
 چون ضربت زید **پنجم** حال دان

بیش

مفعول

اسبی باشد که دلالت کند بر هیئت  
 فاعل چنانچه جاء زید را کتا یا بر هیئت  
 مفعول به چنانچه ضربت زید را کتا یا  
 بر هیئت هر دو چنانکه ضربت زید را  
 را کتا **و اگر** حال مضارع مثبت باشد  
 ضمیر بی باید عاید بدی الحال چنانچه  
 جاء زید فقر **و اگر** جمله دیگر غیر از این  
 باشد و او یا ضمیر یا هر دو باید **قال**  
 کوئی جاء زید و الشمس طالع و جاء  
 زید ابومعه و جاء زید و هور  
 و جمله سیم و او ضعیف است **و اگر**  
 است که حال نکره باشد و ذوالحال  
 معرفه غالبان اگر ذوالحال نکره  
 باشد مقدم خال بر ذوالحال است  
 باشد چون جاء را کتا و جمله **ششم**  
 متین و آن دو قسم است **اول** رفع



ایهام کند از مفردی چنانچه میزان  
 سیمتا و قفزان برآ و علی التمره مثلها  
 زید او لاخاتم حدید او بد به رجلا  
**دویم** آنکه رفع ایهام کند چنانچه  
 طاب زید نفسا یا شبه جمله چون  
 زید طبیب ابا یا با ضافه چون زید  
 یحیی بن طیبه علما و تقد دره فارسا  
**فصل دوم** در افعال قلوب و ان  
 هفت قسم است حبس و ظننت و  
 حلت و زعمت و علمت و رایت و  
 وجدت و هر یک از این فعلها دو معنی  
 طلبند کوی حبس زید انا لما  
 علمت عمرافاضلا و نشاید که یکی از این  
 دو معنول را حذف کنند و یکی را ذکر  
 کنند بلکه هر دو را باید حذف کرد  
 یا هر دو را باید ذکر کرد و بعضی آنها

دیگر هستند که ایشان را دو معنول  
 باید و یکی را حذف توان کرد چنانچه  
 اعطیت زید درهما که اعطیت زید  
 و اعطیت درهما تو انکف بعضی افعال  
 دیگر هستند که ایشان را سه معنول  
 باید چون اعطیت زید عمرافاضلا  
**فصل سیم** در افعال ناصبه و ان  
 هفت است کان و صار و اصبح و  
 و اضحی و خلا و باث و اض و عندا  
 و عاد و راح و مازال و ما انفک و  
 و ما فی و ما برح و ما دام و لیس این  
 افعال بر سه دو کلمه روند  
 اول و ثانی و ابرض کنند و انرا اسم  
 خوانند و ثانی را بقیب کنند و انرا  
 خبر گویند چنانچه کان زید فانما کان  
 فعل است از افعال ناصبه و زید اسم



مرفوع است و قائم خبر منصوب است  
**فصل چهارم** در افعال مفاربه  
و ان سه قسم است اول آنکه از  
برای رجا باشد و ان عیسی است و خبر  
او مضارع باشد با ان کوئی عیسی  
زید ان يقوم و گاه باشد که از احد  
کشند و گویند عیسی زید يقوم و گاه  
که کوئی عیسی ان يقوم زید **دوم** آنکه  
از برای حصول باشد و ان کاذب است  
و خبر او مضارع باشد با ان کوئی  
کاذب زید يقوم و گاه باشد که ان  
دراوند و گویند کاذب زید ان  
يقوم **سوم** آنکه از برای شروع در فعل  
باشد و ان بخ صیغه است طفق و  
اخذ و جعل و کرب و او شکر و انما  
را با ان و بی ان استعمال توان کرد

**فصل پنجم** در افعال ملغ و زعم و  
ان چهار است نعم و بدش و ساء  
و جبد افعال نعم و بدش و ساء همی  
باشد معرفت بلام یا مضارع معرفت  
بلام یا خبری مستثنی منکر بلام  
چنانچه نعم الزجل زید و نعم صاحب  
القوم زید و نعم رحله زید و زید را  
در نعم مخصوص بالمدح گویند و در بدش  
و ساء مخصوص بالکفر و فاعل جبد  
باشد و مخصوص بالمدح بر قیاس  
نعم کوئی جبد زید و گاه باشد که  
بیش از زید یا بعد از و متمیز با  
بیان و زید کوئی جبد او جلد زید و جبد  
زید را کما **فصل ششم** در لغا  
نعم و ان دو صیغه است ما اهلک  
واقتله و فعل نعم نباید مکرر



مجرد **مفعول** و **حما** افعاله ما بمعنی شیئی  
 است و در اصل ضمیر است راجع بما  
 که فاعلش باشد ما میسر اندک است  
 بمعنی شیئی و ما بعد او خبر او تر و میسر  
 و موصوله است و ما بعد او خبرش  
 محذوف است تر و اخفش و به فاعلش  
 تر و میسر به و هیچ ضمیری نیست در آن  
 و به مفعول به است تر و دخترش در او  
 ضمیر است **حما** در ذکر عمل است  
 مصدر و اسم فاعل و صفت مشبهه  
 و افعاله تفصیل علم معرفت کند و آن  
 تفصیل مخصوص است بنده و مجنون و مستعاب  
 او با الف و لام باشد چون زید و ابی  
 یا بن چون زید افضل من عمر و یا با ضمه  
 چون زید افضل الفوم و فاعل او ضمیر  
 باشد البته الا در یک مسئله که آن

صدر اووم

مسند

کت **اسم مفعول** عمل فاعل مجهول  
 کنند و اسم فاعل و مفعول که شیئی  
 است که بمعنی حال یا استنباط باشد  
 و اعتماد کرده باشد بر کلمه که پیش  
 از ایشان باشد و آن کلمه مستدا یا  
 چون زید قائم ابی یا ذوالحکام چون  
 جاءه زید ضارباً ابی یا موصوفه  
 چون عندی رجل قائم ابی یا حرف  
 است **اسم** چون قائم  
 زید یا حرف نفی چون قائم زید  
**باب سیم** در حرف و در آن  
 چند فصل است **فصل اول** در  
 جر و ان نوزده است من و عن و الی و  
 حق و فی و با و لام و کاف و علی و رب  
 و او و اب و او و ضم و با و ضم و تا  
 ضم و مذ و مند و عد و خلا و این حرف



در هر اسم که بر وند اخرش بحی کنند  
چنانکه الما لیزید **فصل دوم** در  
مشبه بفعل وان شش است آن  
ان و کان و لبت و لکن و لعل این همه  
را اسمی مضروب بایدن خبری مرفوع چنانکه  
ان زید قائم که زید اسم است  
و قائم خبرش **فصل سیم** در ماضی  
مشابه لبس ماضی و مشبهان بلبس  
همان عمل کند که لبس کوئی ماضی ماضی  
که زید اسم ماضی و قائم خبرش است  
**فصل چهارم** در لاء فی خبر  
اسم این لاء اگر مضارع باشد یا مشایع  
باشد و نکر باشد و زید لاء باشد  
و اگر نکر باشد مفرد باشد ماضی باشد  
بر منته و اگر معرفه باشد مرفوع  
باشد لازم باشد نکر بر لاء یا معرفه

دیگر و خبرش در همه حال مرفوع باشد  
**مثال اول** لا غلام رجلا في الدار  
والاعشرين در هالك **مثال دوم**  
لا رجلا حاضر **مثال سیم** لا زید في الدار  
ولا عمر و در **مثال** لا حول ولا قوة  
الا بالله بنج وجه جابر است **اول**  
لا حول ولا قوة هر دو ماضی مرفوع **دوم**  
لا حول ماضی مرفوع و لا قوة مضروب **سیم**  
لا حول ماضی مرفوع و لا قوة مرفوع **چهارم**  
لا حول و لا قوة **پنجم** لا حول  
مرفوع و لا قوة ماضی مرفوع **فصل پنجم**  
در حروف عطف وان ده است و او  
فانتم و حتى و اوام و اما و بعد و لكن  
و اما مشاهدا عطف اسم بر اسم چون  
جاءني زيد و عمر عطف فعل بر فعل  
چون ضربت ثم اعطيت زید عطف جمله



بر جمله چون جاء فی زید فاکرمه عمر  
**فصل ششم** در حذف نداوان  
 پنج است یا و ایا و هیا و ای و هیز و هیز  
 و آن اسبی را که حرف ندا در او در  
 مناد می خوانند و اعراب منادی بر این  
 تفصیل است **مقدّمه** می باشد  
 بر علامت رفع چون یا رَجُل و یا زید  
 و یا زیدان و یا زیدون **مدخوله**  
**الاستغاثه** و ر باشد چون یا زید  
**مستغاث** یا مستغوث باشد چون یا زید  
 و گاه باشد که از آخر مناد می حذف  
 کنند از آخر مناد چون یا حار کثارا  
 از حار حذف کرده اند **و هیز**  
 از این اقسام باشد منصوب باشد چون  
 منادی شیه مضامنت و نکره غیر مضمیّه  
 که مضامنت چون یا عبد الله و یا طاعنا

جمله یا حار کثارا  
 سیدی و گاه باشد که حرف ندا را  
 حذف کنند چون یوسف اعرض عن هذا  
 که درین تقدیر است که یا یوسف است  
**فصل هفتم** در جوف استثناء  
 و ان الا انت و اخوات آن چون عدا  
 و علا و اسق که بعد از الا باشد  
 انرا مستثنی گویند و اعراب مستثنی  
 بر این تفصیل است **در کلام متقی** با  
 ذکر مستثنی منه نصب شاید که بر  
 استثناء و رفع بر بدل از مستثنی  
 منه ما ضلوع الا قلیله و الا قلیل  
 در کلام **مثبت** منصوب باشد چون  
 جاء الغوم الا زیدان همچنین و قی  
 که مقدم باشد مستثنی بر مستثنی  
 منه چون ما جاء الا زید احدی



که مستقیمه مذکور نباشد معرب  
باشد بر حسب عوامل چنانچه ماضیات  
الایوم الجمعه و ما اگر ماضی الاخر  
وماضیت الازید و این قسم ماضی  
مفتوح خوانند **فصل هشتم** در اقسام  
توین و ان پنجست **تنکیر** چون  
توین زید **مقابله** چون توین  
مسلمات **تنکیر** چون رب احمد  
لقبه **معرض** از مضان الیه چون  
بومش **ترتم** چون با ابتاعک  
او عساکا و چهار قسم اول مخصوصند  
باسم **فصل نهم** در نون تا کید  
تفکیله و خفیضه و نون تا کید در  
مستفیل رود که در او معنی طلب  
باشد چون امر و غنی و استغفام  
و تمیز و عرض و ضم و بعضی از امثله

شرط

شرط و مقابله نون تا کید در جمع مذکور  
مضموم باشد چون اضرین و شریک و  
در مفر مؤنث حاضر مکسور باشد  
چون اضرین و اما نون و در متبینه  
و جمع مؤنث ساکن باشد چون  
اضر بان و اضر بنات و در غیر اینها  
مفتوح باشد چون اضرین و لا غرو  
**فصل دهم** در حرف و ف ناصب  
فصل مضارع و ان چهار است **ان**  
چون آرند ان تحسن **الین** چون  
**لین** بفعل ذلك **که** چون جت **که**  
بضمه **ارین** چون جت **این**  
اگر ملک و **بلانکه** ان مقدری باشد  
بعد از شش حرف و فعل مضارع را  
بدنب کند **حتی** چون هلت **حتی**  
او خلد **الحجه لام** چون اسکت **لام**



الحجة بعد از لام مجرور چون ما كان  
 الله بعد بهم فاء وانت منهم اسم وهي  
 واستفهام وفي و متي وعرض باشد  
 مثال امر اسلم فتدخل الحجة  
 مثال نهي لا تكفر فتدخل الحجة  
 مثال استفهام اسلم فتدخل الحجة  
 مثال نفي لا انا من فاطمك  
 مثال امتي ليت لي مالا انفق  
 مثال عرض الا تترك بنا فكريك  
 و او بعد اذن افعال باشد  
 مثال امر ورنه واكر منك  
 مثال نفي لا انا من فاطمك  
 مثال استفهام هل ترزوني فاكرك  
 مثال عرض الا تترك بنا فكريك  
 مثال نفي لا اخذك وتخفوني  
 مثال امتي ليت لي مالا انفق

حرف هشتم او بمعنى الى ان مت  
 جناحه اجبك ان تؤدبني حرفي يعني الى  
 ان تؤدبني حرفي فعل با زهرم  
 جازم مضارع وان ينج است ان  
 حكم او چون اسم اعجاز است لم  
 چون لم تضرب لاتا چون لما تضرب  
 لام اس چون ليضرب لا و هي چون  
 لا تضرب و بدل انك ان مقدر ميتا  
 بعد از پنج فعل امر چون  
 اسلم فتدخل الحجة هي چون  
 لا تكفر فتدخل الحجة استفهام  
 چون اين بيتك ازك متي چون  
 يسقى عندنا مجد ثمة عرض الا تترك  
 بنا فكريك خبرا و بدل انك لم ولما  
 معنى مضارع و بمعنى ما ضمة منفي برت  
 وان واسماء مجازات ما ضمة را



بمعنی مستقبل آرند و لابد است این  
 مقام از کیفیت <sup>الحال</sup> فعل مضارع  
**فائدة** بر سبیل استظهار ذکر می  
 فعل مضارع بحسب اعراب چهار قسم است  
**اول** آنکه رخصت بضم باشد و  
 نصبش بفتح و جوش بسکون و آن در  
 باشد که آخرش حرف صحیح باشد و هیچ  
 ضمیر مرفوع بارز با و پیوسته نباشد کو  
 جاء زید یقرّب و لن یقرّب و لم یقرّب  
**دویم** آنکه رخصت بوجه مرفوع و فون باشد  
 و نصب و جوش مجذوف فون و این وقت  
 باشد که ضمیر مرفوع غیر از جمع مؤنث  
 با و پیوسته باشد کو زید ان یقرّب  
 یقرّبان و الهندان لن تقرّبوا و یاهند  
 لم تقرّبوا **سیم** آنکه رخصت بضمه تقدیر  
 باشد و نصبش بفتح لفظی و جوش مجذوف

لغز  
 ۱۴۵

لام الفعل و این وقت باشد که آخرش  
 وادی باشد یا باء خالی از ضمیر مرفوع  
 کو زید یقرّب و لن یقرّب و لن یقرّب  
 یقرّب و لم یقرّب و لم یقرّب **چهارم** آنکه  
 رخصت و نصبش تقدیری باشد و جوش  
 مجذوف لام الفعل و این وقت باشد که آخرش  
 الف باشد و خالی باشد از ضمیر مرفوع  
 بارز چون زید یقرّب و لن یقرّب و لم یقرّب  
**فائدة** اگر فون جمع مؤنث با فون تا یک  
 با جز فعل مضارع پیوسته باشد بضم  
 باشد **مضار و از دهم** در باب حرف  
**حرف استفهام** همزه وصل در  
 سخن رود چون ازید قائم و هل تقرّب  
 زید **حروف تفسیر** ای و آن دای  
 و او را بجای معنی گویند چون استل  
 القر بهی اهل القرية و ان و او معنی که

حرف استفهام و آن وقت تفسیر ای و آن  
 حرف استفهام و آن وقت تفسیر ای و آن



ده مثل نادیده ان با ابراهیم یعنی که  
 ای ابراهیم **حروف مصله** ما و ان ما و ان  
 فعل را بمعنی مصدر برند چون **عجبت**  
 ما منعت و ان منعت ای **عجبت** صفت  
 و ان خبر مشتق خود را چون **عجبت** انک  
 عالم ای **عالمک** **حروف ایجاب** نعم و بلی  
 و ای و اجل و جبر و ان معنی آنها از  
 باشد **حروف تخیص** هله و آلا و  
 لولا و لو ما این حروف جن در سر هند  
 نز و ند و معنی آنها چنانچه باشد مثل  
 هله منیت زید **حروف شرط** است  
 ان و لو و اما ذکر آن گذشته است  
 و لو از برای ماضی است بعکس ان و اما  
 از برای تفصیل است و حذف هند  
 او واجب است و میان او و فای او  
 البتة می باشد کوی اما یوم الجمعة

حرف ایجاب و شرط و تخیص و مصله

حرف ایجاب و شرط و تخیص و مصله

فرید منطلق **حروف زیاده** ان  
 و ان و ما و لا و من و با و لام ای  
 در بعضی ترکیبات زاید است **حرف**  
**نوع** قد در ماضی از برای تحقیق  
 است چون قد قامت اهل و در  
 مضارع از برای تعلیل است چون  
 ان الکذب قد یصدق **حرف**  
**دع** کلا نه خفین است و بمعنی خفا  
 نیز آمده است **حرف تلبیه** ان  
 و اما و ها و نه است در صد و معنی  
 روند از برای تلبیه مخاطب و این را تلبیه  
 بر حروف تلبیه حتم شد بت هله آلا  
 ان و را و با عانة الله الرزاق فی ید  
 اقل اعباد و اصغر الطلاب العبد الحق  
 علی الموسوی الحمد لله فی شهر رمضان المبارک  
 فی سنه ثامن و ثمانون و ما تان بعد

حرف ایجاب و شرط و تخیص و مصله

حرف ایجاب و شرط و تخیص و مصله



بر  
مکتب  
بر

۶  
— ۵  
— ۴



+